



فصلنامه تخصصی کتابخانه بزرگ
حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمته الله
سال بیست و هشتم / شماره ۱۰۷ / بهار ۱۴۰۱

سفرنامه عتبات عالیات و هند

شمس العلماء محمد حسین گرکانی (۱۲۶۲-۱۳۴۵ ق)

تصحیح: علی اکبر صفری^۱

چکیده

نگارنده مقاله خود را با شرح حال نویسنده سفرنامه، میرزا محمد حسین قریب گرکانی (متوفی ۱۳۴۵ ق) که از عالمان قرن چهاردهم بوده آغاز می‌کند. وی علاوه بر علوم دینی، در ادبیات و هنر و قضاوت نیز دستی داشته است. او پس از تحصیل علم در قم و نجف، ده سال در هند به سر برده است. تألیفاتش در زمینه ادبیات فارسی و عربی، امامت، فقه و اصول است. دانشوران معاصرش مانند عبرت نایینی، محمود هدایت، نایب الصدر و صدر الاسلام خوبی او را به فضل و دانش ستوده اند. این سفرنامه مربوط به سال ۱۳۰۴ قمری است که ضمن آن، شهرها و منازل بین راه و ویژگی‌های آنها، نوع زندگی و پوشاک مردم، وضع طبیعی و کارخانه‌های صنعتی شهرها را وصف می‌کند. نگارنده نسخه خطی منحصر به فرد این رساله را شناسانده و دو نذر مؤلف در سال ۱۳۰۴ قمری برای حضرت سیدالشهدا علیه السلام را می‌آورد.

کلیدواژه‌ها

قریب گرکانی، محمدحسین؛ عالمان شیعه - قرن چهاردهم؛ دانشوران گرکان؛ سفرنامه‌های فارسی؛ سفرنامه عراق؛ سفرنامه هند.

۱. پژوهشگر در حوزه کتابشناسی، نسخه‌شناسی و تصحیح متون.

زندگی و آثار میرزا محمد حسین قریب گرکانی متخلص به «ربّانی» (درگذشته ۱۳۰۵ ش) از چند جهت شایان پژوهش است؛^۱ در فقه و اصول از شاگردان میرزای شیرازی و دیگر بزرگان حوزه علمیه نجف، تهران و قم است و در این باره تالیفاتی دارد. در شعر و ادبیات فارسی و عربی سر آمد همروزگاران بوده و افزون بر مجموعه اشعار،^۲ آثار ارزشمندی از خود به یادگار گذاشته است. در تاریخ آموزش و پرورش سالها در هند و تهران به تدریس و مدیریت مدارس پرداخته و شاگردان بی شماری تربیت کرده است. همچنین نگارش برخی از کتابهای درسی تألیف او است. در تاریخ وزارت معارف، عدلیّه (دادگستری) و هنر خوشنویس (نستعلیق نویسی) نیز نام او به بزرگی یاد می‌شود.

اکنون با پیدا شدن این سفرنامه از مجموعه سفرنامه‌های شمس العلماء؛ که ویژه سفر سفرنامه عتبات عالیات و هند است، نمایی دیگر از شخصیت فرهنگی و تاریخی او پدیدار می‌شود.

این مقدمه در هفت فصل به معرفی شخصیت علمی، شمس العلماء و سفرنامه عتبات عالیات و هند او می‌پردازد که عبارتند از: زندگی‌نامه، شخصیت شمس العلماء به روایت بزرگان، هدف از نگارش سفرنامه، سیری در این سفرنامه، شمس العلماء در بمبئی، سبک نگارش و ادبیات سفرنامه، نسخه شناسی.

۱. نگاه کنید به:

شرح حال رجال ایران، ج ۵، ص ۲۳۷-۲۳۶، دانشنامه جهان اسلام، ج ۲۷، ص ۵۴۲-۵۴۰، زندگی‌نامه رجال و مشاهیر ایران، ج ۵، ص ۳۲۵، دائرة المعارف رجال اسلام، ج ۷، ص ۳۰۳۷ و ج ۹، ص ۳۹۳۹، نامداران اراک، ص ۱۱۹-۱۲۴، مکارم الآثار، ج ۵، ص ۱۶۹۲-۱۶۹۳، اثرآفرینان استان مرکزی، ج ۲، ص ۱۵۷-۱۵۸، اثرآفرینان؛ زندگی‌نامه نام‌آوران فرهنگی ایران (از آغاز تا ۱۳۰۰ شمسی)، ج ۳، ص ۹۵، دانشمندان و مشاهیر حرم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری، ج ۲، ص ۴۷۶-۴۷۳، ریحانة الأدب، ج ۱، ص ۴۳۰، سخنوران نامی معاصر ایران، ج ۳، ص ۱۴۷۷-۱۴۸۰، مؤلفین کتب چاپی فارسی، ج ۲، ص ۸۲۵-۸۲۶، دانشنامه دانش گستر، ج ۱۱، ص ۴۲۹، گلشن ابرار، ج ۱۱، ص ۳۹۳-۴۱۰

۲. نسخه‌ای از قصیده شکوائیه در کتابخانه مجلس به شماره ۸۷۳/۳ ط موجود است. نمونه‌هایی از سروده‌های وی در منابعی چون مدینه الأدب، ج ۳، ص ۵-۷، تذکره انجمن قدس، ج ۱، ص ۴۹۱-۴۹۲، نامداران اراک، ص ۱۱۹-۱۲۴، گلزار جاویدان، ج ۲، ص ۷۲۷-۷۲۸، سخنوران نامی معاصر ایران، ج ۳، ص ۱۴۷۷-۱۴۸۰، ظفرنامه عضدی (زادالمسافر ۱۳۰۱ ق)، ص ۴۴-۴۶ و ... منتشر شده است. رجوع شود به الذریعة، ج ۹، قسم دوم، ص ۳۵۴ و ۸۸۱، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۲۳، ص ۱۵۳.



سخن آخر این که علامه تهرانی در زندگی نامه او نوشته است:
«...کانت للمترجم له مكتبة قيمة فيها بعض النفائس». دردا و دریغا که کتابخانه او با کتابهای نفیس از میان رفت و حتی آثار تألیفی این دانشمند ادیب نیز برگ برگ پراکنده شدند.

اکنون - این گونه میراث گرانبمایه اگر تاکنون از گزند حوادث مصون مانده باشد - باید پس از صدسال، یک به یک از این خانه و آن خانه بیابیم. امید این که تصحیح و نشر این اثر یک گام کوچک راهگشای تاریخ دانشمندان شیعه و بیان نقش آنها در فرهنگ و تمدن بشری باشد.

زندگی نامه شمس العلماء گرکانی

میرزا محمد حسین قریب سال ۱۲۶۲ ق در روستای گرکان از توابع آشتیان زاده شد. پدر وی میرزا علی رضا عطار از تاجران زاهد و پرهیزگار بود که بیشتر در قم سکونت داشته است. وی پس از تحصیلات اولیه در زادگاه خود به قم کوچید. سالها در نزد بزرگان حوزه قم به تحصیل پرداخت و سپس برای تکمیل دروس رهسپار عتبات عالیات شد. شمس العلماء سالیانی در سامرا از محضر میرزای شیرازی کسب فیض کرد و چند سال نیز در نجف اشرف در دروس فقه و اصول میرزا محمد حسین تهرانی و میرزا حبیب الله رشتی شرکت کرد. سرانجام به علت بیماری به وطن بازگشت و در تهران اقامت گزید. شمس العلماء روزگاری نیز در حوزه علمیه تهران از محضر میرزا محمد حسن آشتیانی و سید ابوالفضل کلانتر (صاحب شفاء الصدور فی شرح زیارت عاشور) درس آموخت. دولت ایران از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۱۳ ق برای آموزش سلطان محمدشاه (نوه آقاخان محلاتی) شمس العلماء را به هند فرستاد.

وی سالیانی چند در بمبئی بسر برد، پس از بازگشت به پیشنهاد فخر السلطنه وزیر معارف هدایت، تدریس و مدیریت برخی مدارس تهران را پذیرفت. همچنین به تدریس در مدارس علمیه و مدرسه نظام و علوم سیاسی و دارالفنون همّت گماشت. در سال ۱۳۳۲ ق از طرف وزارت عدلیه به منصب مستشاری دیوان عالی تمیز منصوب شد.





شمس العلماء در علوم فقه، اصول، کلام، علوم بلاغی و ادبیات فارسی و عربی مهارتی تمام داشت و آثاری در این باره دارد. فهرست آثار وی عبارتند از: قطوف الربیع فی صنوف البدیع، ابداع البدایع، رساله نور الحدیقه، لطائف الحکم، مجموعه از عقاید وهابی و اقدامات عجیبه آنان، الانتصار للشیعة فی إثبات الإمامة الاثنی عشر، شرح ایساغوجی در منطق، الدر الیتیم فی المتائیم، رساله لؤلؤ، ساز و آهنگ باستان یا تاریخ موسیقی، المقامات العشرة، امالی، تاریخ شعراء، رساله لیلین، رساله نصره الاسلام، زبیه الاسد، منظومه در اصول فقه، سفرنامه عتبات عالیات، سفرنامه عتبات عالیات و هند (رساله حاضر)، صد حکایت عربی، کتاب تاریخ، کتاب معانی، سفرنامه مکه، حاشیه معالم الاصول، حاشیه قوانین الاصول، لطائف الحکم، حاشیه روضة البهیة، حاشیه بر قاموس المحيط، ...

وی به فارسی و عربی شعر می‌سرود و به زبان فرانسوی نیز تسلط داشت. با تخریب بقیع به دست وهابیان سعودی در ۱۳۰۴ ش کتابی در رد وهابیت نگاشت^۱ و یک سال پس از آن در ۲۷ بهمن ۱۳۰۴ ش برابر چهاردهم شعبان ۱۳۴۵ ق در تهران درگذشت. آرامگاه وی در امامزاده عبدالله علیه السلام در شهر ری قرار دارد.

شخصیت شمس العلماء به روایت بزرگان: شمس العلماء آنگونه که در سفرنامه‌هایش شناخته می‌شود، دارای شخصیتی اصیل، حقیقت بین، آزاده و راستین است. در سفرنامه‌ها نه از کسی بدگویی کرده و نه چاپلوسی. نه بر زیان گروهی نظر داشته و نه بر سود شخصی خویش حقی را پامال کرده است. زندگی خود را بر پایه کرامت و بزرگواری بنیان نهاده و برای ترویج آن در جامعه رنج فراوان برده است.

وی در سفرنامه حج این گونه نوشته است:

«...وحشت دارم که یک جایی بنشینند و تعریف کنند که فلان، مهمان و جیرخوار من بود، من چیز مفت از حلقم پایین نرفته، کسب روزی را به زحمت و تحمل مشقت کرده،

۱. این کتاب در آبان ۱۳۰۴ ش در تهران (مطبعه گلستان) در قطع جیبی در ۳۸ صفحه چاپ شده است. چاپ دیگر این کتاب به کوشش استاد رسول جعفریان به سال ۱۳۷۸ در مجموعه مقالات تاریخی، جلد ششم منتشر شده است.

قطع برّ و بحر را بر خود هموار نموده، فعلاً هم موجب و خرج آشیانه و آلات و مأكولات، نصف با من است...»^۱

یک نمونه از آزادگی وی در این سفرنامه آمده است؛ وی گرفتن جریمه از برخی مسافریں و زوّار را بر نمی‌تابد و این گونه جریمه‌ها را آمیختن مال حرام به اموال دولت برمی‌شمارد: «...می‌گویند نظامنامه و قرارداد این عمل را سفر کبیر حالیه ایران هم مهر و امضا نموده است که نوشتجات پستی با دیگران حمل نشود. اما این بدعت از هر دولتی باشد، خیلی بد است؛ زیرا وجه پستخانه و تلگراف را که اطیب وجوه بود با این عمل مشوب به حرمت کرده‌اند.»

ایمان به این ارزشها و باورهاست که نام وی را در فهرست نام‌های ماندگار تاریخ ایران جاودانه کرده است.

زندگی نامه شمس العلماء به روایت دوستان و شاگردان و هم‌روزگاراناش خواندنی است: میرزا محمدعلی مصاحبی نائینی متخلص به «عبرت» از دوستان شمس العلماء در مدینه الأدب تاریخ زندگی شمس العلماء را این گونه نوشته است:

«جناب الحاج میرزا محمد حسین گرکانی شمس العلماء ابن الحاج میرزا علیرضا، در مبادی تحصیل چندی مجاور دارالایمان قم و سالها در تهران بسر برده؛ به اکتساب علوم و معارف اشتغال داشت و در طی همین مدّت منظومه‌ای در اصول و رساله نور الحدیقه را که به ترتیب مخصوص مشکلات آیات و اخبار و اشعار را حل می‌کند، تألیف نموده، رساله (لؤلؤ) در علم خط ترتیب داده و مجموعه لطایف الحکم در سه مجلد، پس از آن عازم عتبات عرش درجات شده، چندی در آن سرزمین مقدّس مجاور و به مجلس درس مرحوم حاجی میرزا حبیب الله رشتی (قدّس سرّه) حاضر می‌شد، ولی به واسطه ناسازی هوای آنجا و کسالت مزاج، مجبور به مراجعت ایران شده، مدت یک سال درهمدان بسر برده و در اواخر همین سال تلگراف و مراسلات متواتر از بمبئی رسیده، معزی الیه را برای مراسلات عربی و فارسی و تدریس و تعلیم خط به حضرت اقدس آقای سلطان محمدشاه معروف به آقاخان دعوت کردند.»

۱. سفرنامه حج شمس العلماء، برگ ۳۶ ب.



مدت نه سال در هندوستان اقامت و در اثنای این مدت رساله مقصد الطالب فی احوال اجداد النبی و عمّه ابی طالب را تألیف و به طبع رسانیده، پس از مراجعت به ایران قلیل زمانی به تدریس ادبیات مدرسه علمیّه مشغول و از آن پس مدیریت آن مدرسه بر عهده ایشان بود و مدّتی نیز ریاست مدرسه قاجاریه را عهده‌دار بودند. بعضی کتب کلاسی در مطاوی این حال تدوین نموده از آن جمله «صد حکایت عربی» که به جهت متعلّمین به غایت سودمند بود، در هزار و سیصد و بیست و نه که تشکیلات عدلیّه به تصویب موسیو پونی فرانسوی بود، ریاست پارکه یک تمیز را که مقام مدّعی العمومی است به ایشان تکلیف نمودند، چون تعهد این کار را قبول نکردند به مستشاری دیوان عالی تمیز ترغیب نمودند و پذیرفته شده و فرمان همایونی در این باب صادر گردید. مدّت یازده سال در این کار به نهایت جدّ و جهد بسر برده، ضمناً چون تدریس ادبیات مدرسه سیاسی نیز بر عهده ایشان بوده بر حسب لزوم کتاب ابداع البدایع و رسائل قطوف الزّبیع و رساله‌ای در علم معانی و دیگری در بیان تعریف نمودند که اول و دوم به طبع رسیده و منتشر گردید، دورساله معانی و بیان و مجموعه تاریخ شعرا از تالیفات ایشان در مدرسه علوم سیاسی هنوز تدریس می‌شود. در سنه هزار و سیصد و چهل و یک از بابت این که اشخاص هفتاد ساله از زحمت تکالیف اداری معافند، ایشان هم از تدریس مدرسه سیاسی و خدمت مستشاری دیوان تمیز مستعفی شدند، در سنه یک هزار و سیصد و سی و سه به موجب فرمان همایونی و تصویب مرحوم علاءالسلطنه به عضویت شورای معارف منتخب شده و سالها ممتحن رسمی وزارت معارف و اوقاف بود و در سنه هزار و سیصد و چهل و یک عضو رسمی کمیسیون امتحان عدلیّه بودند و در همین سال به عضویت انجمن ادبی ایران دعوت شدند.

به جمله عمده اوقات ایشان مصروف نشر معارف بوده، علاوه بر تکالیف دیوان عالی تمیز و وظایف هیأت قضائیه که با جمعی از بزرگان بی بدل مملکت همقدم و همدم بودند و معاشرت و همکاری با آن ذوات محترمه را مایه اعتبار ایشان باید شمرد، از نظم و نثر فارسی و عربی ایشان بسیار دیده و شنیده شده است...»^۱

۱. محمدعلی عبرت نائینی، تذکرة مدینه الادب، ج ۳، ص ۵

دوست دیگر او غلامحسین خان افضل الملک در شرح حال او نوشته است:

«این ادیب کامل، وقتی لایحه‌ای از شرح حال خودشان از برای حقیر فرستادند که در تذکره الأدباء ثبت کنم. مختصری در اظهار فضایل و کمالات ایشان اینجا نوشته می‌شود: مرحوم پدرش حاجی علیرضا در زمره تجّار با کمال و دیانت و تقوا بود و ایّام شباب را در وطن اصلی خود یعنی گرکان به تحصیل علوم نقلیه و بعضی شعب عقلیه ورزید. این اشعار عربی و فارسی از ایشان است: ...^۱ آن جناب را کتب مؤلفه بسیار است که در تذکره مفصلاً ذکر می‌شود از جمله تعلیقات بر معالم و قوانین است.»^۲

مرحوم دکتر معین بر اساس یادداشتهای سرلشکر عبدالجواد قریب (فرزند مؤلف) و علامه محمد قزوینی شرح حال شمس العلماء را چنین قلم زده است:

«شمس العلماء محمدحسین قریب ملقب به شمس العلماء و متخلص به ربّانی. وی مقدمات علوم را در زادگاه خود گرکان آموخت و سپس برای تکمیل تحصیلات به قم شتافت و در آنجا به تحصیل فقه و اصول و حدیث و تفسیر و ضمناً به تنوّع در ادبیات فارسی و عربی پرداخت. از آنجا سفری به عتبات کرد و سه سال در محضر میرزای شیرازی و دیگر علمای عصر به تحصیل و تکمیل علوم دینی اشتغال داشت و بعد از مراجعت به ایران مدتی نیز نزد میرزا علی محمد صفا که از خطاطان معروف آن زمان بود به تعلیم خط اشتغال داشت و خط نستعلیق را به شیوه استاد خود می‌نوشت.

در سال ۱۲۶۶ هجری شمسی برای تعلیم زبان و ادبیات فارسی به آقاخان سوم، از ایران یک تن استاد خواستند، شمس العلماء به این خدمت نامزد گردید و به هندوستان بمبئی رفت، از سال مزبور تا سال ۱۲۷۵ هجری شمسی در آنجا به تعلیم و تربیت آقاخان و ترویج دیانت اسلام مشغول بود. در سال اخیر به سبب ناسازگاری آب و هوا و علاقه به موطن خود ایران بازگشت و بنا به دعوت مخبرالسلطنه هدایت در مدرسه علمیه و مدرسه نظام سابق و سپس در مدرسه علوم سیاسی به تدریس زبان و ادب فارسی پرداخت.

۱. سروده‌های شمس العلماء به علت طولانی بودن توسط نگارنده سطور آورده نشد.

۲. ظفرنامه عضدی (زاد المسافر ۱۳۰۱ ق)، ص ۴۴-۴۶



در سال ۱۲۸۴ هجری شمسی با کسب اجازه از وزارت معارف به ترکستان و استانبول و قفقاز مسافرت کرد و به زیارت بیت الله حرام مشرف گردید و پس از مراجعت بر ریاست مدرسه علمیّه منصوب شد. ضمناً چند سال در مدرسه علوم سیاسی و دارالفنون به تدریس فارسی و عربی اشتغال داشت و تا پایان عمر از تدریس دست نکشید.

از سال ۱۲۸۳ تا ۱۲۸۸ به تألیف کتاب ابداع البدایع در فن بدیع مشغول بود و آن به طبع رسیده. در سال ۱۲۹۳ به عضویت دیوان عالی تمیز دیوان کشور منصوب شد و در ۸۳ سالگی وفات کرد.

وی به فارسی و عربی شعر می‌سرود و کتاب‌هایی در معانی و بیان و منظومه‌ای در فقه و اصول پرداخته که تاکنون به طبع نرسیده. جنازه وی را در ابن بابویه دفن کرده‌اند.^۱

محمود هدایت، یکی از شاگردان او در گلزار جاویدان نوشته است:

«شمس العلماء گرکانی: نام نامی اش حاج میرزا محمد حسین قریب، ملقب به شمس العلماء و متخلص به ربّانی، فرزند مرحوم حاج علیرضا قریب است. ولادت مرحوم قریب در سنه ۱۲۲۴ هجری شمسی در قریه گرکان از توابع آشتیان اتفاق افتاد.

پس از فرا گرفتن مقدمات به منظور تکمیل آن به عتبات عالیات مشرف و از مجلس درس علمای آن زمان کسب فیض نمود. در ۱۲۸۴ شمسی به زیارت بیت الله مشرف و پس از مراجعه از طرف مرحوم مخیرالسلطنه به ریاست مدرسه علمیّه منصوب و ضمناً در مدارس دارالفنون و سیاسی هم به تدریس علوم ادب اشتغال داشت.

نگارنده نیز چندی در خدمتشان تلمذ می‌کرد. تألیفاتش عبارت است از: قطوف الربیع فی صنوف البدیع که بدیع مختصری است برای مدارس متوسطه و دیگری ابداع البدایع که شاید تا به حال بدیعی بدین تفصیلی نوشته نشده باشد. تألیفات دیگری هم در معانی و بیان و اصول دارد که هنوز به طبع نرسیده، مآلاً در سنه ۱۳۰۵ هجری شمسی در شهر طهران وفات یافت این اشعار از اوست...»^۲

۱. محمد معین، فرهنگ معین، ج ۵، ص ۹۱۹

۲. محمود هدایت، گلزار جاویدان، ج ۲، ص ۷۲۷-۷۲۸.

علامه شیخ آقابزرگ تهرانی زندگی نامه او چنین ثبت کرده است:

«الشیخ المولی محمد حسین الکرکائی (... - بعد ۱۳۵۳)، عالم فاضل و ادیب کامل و مصنّف مکتب. کان يعرف بشمس العلماء و یلقب بجناب و یتخلص فی شعره بقریب، و هو شقیق مولانا المیرزا محمد تقی المدرّس،^۱ و کان من فضلاء طهران فی عصره و صار مدیراً لاحدی المدارس الحدیثة فیها الی ان توفی بعد (۱۳۵۳)، یروی اجازة عن الفقیه الزعیم الشیخ المولی علی الکنی الطهرانی المتوفی فی (۱۳۰۶) و العلامة الادیب المیرزا ابی الفضل الکلانتری المتوفی فی (۱۳۱۶) و العلامة الرئیس المیرزا محمد حسن الآشتیانی المتوفی فی (۱۳۱۹) و یروی عنه السید شهاب الدین التبریزی، كما ذکره لنا و له تصانیف منها (ابدع البدائع) رسالة فی فنّ البدیع الفها فی (۱۳۲۸) و طبعت بها ایضاً كما ذکرناه فی (الذریعة) ج ۱ ص ۶۴ و «الاتتصار [للشیعة]» ذکرناه فی «مستدرک الذریعة» و «مقصد الطالب» طبع فی «۱۳۱۱ ش» و «ساز و آهنگ باستان» طبع فی «۱۳۲۰ ش» و «نصرة الاسلام» و «نور الحدیقة» و «منظومة الاصول» و «لطائف الحکم» و «شرح الایساغوجی» و «المقامات العشر» و «زبیه الاسد» و «نور الحدیقة» و «الدر الیتیم فی المتائم»^۲ ذکرناه فی [الذریعة] ج ۸ ص ۸۷ و قد ذکر فی آخر هذا الکتاب فهرس تصانیفه و له ایضاً [حواشی القاموس] دُونها بخطه علی نسخة منه، رأيتها فی [مکتبة السید نصر الله التقوی] فی طهران و كانت للمترجم له مکتبة قیمة، فیها بعض النفائس، ترجم له مؤلف [طرائق الحقائق] فی آخر المجلد الثالث و ذکر ان تخلصه فی شعره [ربانی] و الله العالم.»^۳

میرزا محمد معصوم شیرازی نائب الصدر در هند با شمس العلماء آشنا شده و به جرگه مریدان وی پیوسته، در این باره نوشته است:

«... و در خاطر می رسید که اگر یکی از دانشمندان معتمد به نظر دقت این اجزا را ملاحظه نماید و در تصحیح و تنقیح اوقاتی مصروف دارد که «المومن مرآة المومن» امید

۱. فی صفحه ۲۴۰ ذکرنا ان اسم ابیه المیرزا علی رضا قریب. «حاشیه از علامه تهرانی».

۲. المتائم. جمع متأم و هی المرأة التي تلد اثین توأمًا. «حاشیه از علامه تهرانی»

۳. آقا بزرگ تهرانی، طبقات اعلام الشیعة؛ نباء البشر فی القرن الرابع عشر، ج ۲، ص ۹۱۹-۹۲۰

که از سهو و نسیان که لازمه انسان است، فی جمله ایمن نگردد و چنین شخصی جامع اعزّ من الکبریت الاحمر می نمود ولی از آنجا که فرموده اند: «اذا أراد الله بعبد خيراً هباً أسبابه» نشسته بودم و خاطر به خویشتن مشغول، اذ حصل المامول، فرشته ای به صفات انسانی از آسمان معرفت و کمال، ظاهر و ساطع و آفتاب فلک علم و فضل باهر و طالع گردید؛ یعنی الفاضل الفاضل العامل الكامل البازل البازل، القارع البارع النحریر و البحر الخیر الخیر، ذو المناقب السنیة والمطالب العلیّه، مولانا الصمدانی جناب شمس العلماء سمیّ خامس اصحاب الکساء المیرزا محمد حسین الگرکانی المتخلص ربّانی، دام افضاله السبحانی که تألیفات رشیکه مثل لطایف الحکم فی مجلّدین و مقصد الطالب منطبعه در هند و ملتقط الاصول منظومه و غیره از نتایج قلم او است و نگارنده را با جنابش در معموره بمبئی و خطه هندوستان ارادتی کامل بهم رسید و از صحبتش به فیوضاتی نائل گردید و از هنگام خروج از بمبئی تا آن تاریخ که آنفاً مذکور شد، هجران و دوری صوری بود و از ادراک خدمتش محرومی و پس از تجدید عهد مودت بر ذمت، همت گرفت که به قدر وسع و طاقت در ملاحظه آنها همراهی می نماید و بعد از آنکه از نظر دقت حضرتش گذشت، قابل آن دید که به طبع رسیده منتشر گردد. الحمد و المنه لله تعالی و اللّهم اجعل عواقب أمورنا خیراً^۱

صدرالاسلام خویی از علمای هم روزگار وی، شرح حال و آثار شمس العلماء را چنین نوشته است:

«الأدیب میرزا محمد حسین شمس العلماء الربّانی الگرکانی الطهرانی: هو گرکانی الأصل و طهرانی الموطن و هو من أدباء العصر الحاضر و فضلائه البارع، تلقّب المترجم بشمس العلماء و تخلّص فی الشعر بالربّانی، أدیب بارع و شاعر بلیغ، کاتب مترسّل، جید الانشاء، حسن القریحة.

و قد أبدع المترجم بتألیف کتاب ابداع البدایع فی فن البدیع بالفارسیة، علی نمط مطلوب و طرز مرغوب، حسن الترتیب و هو کتاب جلیل فی بابہ، نفیس فی موضوعه و هو أعظم شاهد علی تبهره فی فنون الأدب و أنحاء الفضائل و لله درّه و له کتاب لطائف الحکم فی

۱. محمد معصوم شیرازی، طرائق الحقائق، ج ۳، ص ۷۴۹.



جزئین طبع فی بمبئی، و مقصد الطالب طبع فی بمبئی ایضا و له منظومة ملتقط الأصول و طبع کتابه البدیع المذكور فی طهران.

و «گرکان» قصبة فی ناحیه فراهان المعروفة و هی تربة زاکیه زاخرة خرج منها الأدباء و الوزراء و المترسلین و الخطاطین غالباً.^۱

علامه محمد قزوینی نیز در تاریخ زندگی شمس العلماء نوشته است:

«شمس العلماء قریب گرکانی (۱۲۶۲-۱۳۴۵ قمری)، حاجی میرزا محمدحسین در سال ۱۲۶۲ در قریه گرکان عراق یا اراک به املای امروزه، متولد گردید [گرکان به فتح گاف فارسی و فتح راه مهمله و کاف عربی و الف و در آخر نون بر وزن هیجان و طیران از قرای عراق عجم است، نزدیک تفرش و آشتیان و فراهان. یکی از ادبای هند که فعلاً اسمش را فراموش کرده‌ام، در کتابی که در تراجم شعرای معاصر ایران جمع کرده است، نسبت گرکانی را در مورد همین صاحب ترجمه همه جا گرکانی با دو «گاف» فارسی چاپ کرده است. خیال کرده است که وی منسوب به گرگان یعنی جرجان معروف است و لهذا ما برای احتراز از وقوع عین همین تصحیف در این کلمه در خارجه ایران در مورد صاحب ترجمه، ضبط این نسبت را در اینجا لازم دیدیم]. پدرش حاج میرزا علیرضا از تجار معروف و اکثر مقیم در قم بوده، صاحب ترجمه تحصیلات اولیه خود را در قم نموده و قریب سه سال هم در عتبات در محضر درس مرحوم میرزا محمد حسن شیرازی و حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل به تحصیل فقه و اصول پرداخت و سپس به طرف هندوستان سفر نمود و مدت سه سال در بمبئی و سایر نقاط هند اقامت نمود و در سنه ۱۳۲۳ قمری مسافرتی به قفقاز و ترکستان و استانبول و بعضی نقاط ترکیه نموده و از آنجا به مکه مشرف شد و در تهران در مدارس علمیه و نظام و سیاسی و دارالفنون تدریس فقه و ادبیات عربی و فارسی را عهده دار بود و از تالیفات معروف بسیار مفید که برای مدرسه سیاسی تصنیف نموده و در همان جا تدریس می‌کرده و به طبع نیز رسیده، کتاب ابداع البدایع است به فارسی در صنایع ادبی، مرتب به ترتیب حروف معجم که در نهایت سهولت هر صنعتی را می‌توان در آن کتاب پیدا کرد و مثالهای فصیح و واضحی برای هر صنعتی از کلام مشاهیر شعرا و فصحا زده است و

۱. صدرالاسلام خویی، مرآة الشرق، ج ۱، ص ۶۶۴-۶۶۵.

این کتاب به طبع رسیده است و چنان که در فوق گفته شد از کتب بسیار مفید این عصر است که با اسلوبی نیکو و طرزی مبتکر به عرصه ظهور آمده است و او را غیر از ابداع البدایع تالیفات عدیده دیگر است در ادبیات و بعضی دیگر نیز در موازین دیگر و اسامی تالیفات او در صورتی که پسر آن مرحوم ضیاء الدین قریب مستشار سفارت ایران در پاریس در ماه ژوئن ۱۹۳۶ میلادی به من داده است، موجود است و اینجا موقعیت تفصیل آن نیست. صاحب ترجمه در حدود ۱۳۳۲ قمری از طرف وزارت عدلیّه به سمت مستشاری دیوان تمیز منصوب گردید، وفات او در روز چهاردهم شعبان سنه هزار و سیصد و چهل و پنج قمری مطابق ۲۷ بهمن هزار و سیصد و پنج شمسی در تهران روی داد و در جنب مزار ابن بابویه در شش کیلومتری جنوب همان شهر مدفون گردید.^۱

آیت الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی رحمته الله که از شمس العلماء اجازه نقل روایت دارد، در وصف او نوشته است:

«... و ممّن أروي عنه: ... العالم الفاضل الأديب الأريب، حجة الاسلام والمسلمين، الحاج الشيخ الميرزا محمد حسين شمس العلماء الگرکانی و المتخلص في شعره بالربّاني، ولد رحمه الله في ۱۲۶۲ بگرکان التابعة للأشتيان و تعلم القراءة و الكتابة في موطنه، ثم انتقل الى قم و حضر المبادي و المقدمات و السطوح على اعلامها و هاجر الى العتبات المقدسة و ذهب الى سامراء و حضر على المجدد الشيرازي ثلاث سنوات و نال قسطاً وافراً من العلم و الفضل و رجع الى إيران و سافر الى الهند و قطن في تلك الديار برهة من الزمان و عاد الى طهران و اشتغل بالتدريس و التعليم و عين عضواً في ديوان التميز.

توفي في ۱۴ شعبان ۱۳۴۵ في طهران و دفن بمقبرة (امام زاده عبدالله) في مدينه رى. كان رحمه الله يجيد الخط و ينظم الشعر باللغتين الفارسية و العربية و له مؤلفات منها: قطوف الربيع في صنوف البديع و منظومة في الفقه و الاصول و غيرهما.

يروي عن عدة منهم: استاذة المجدد الشيرازي بطريقه^۲

۱. مجله یادگار، سال پنجم، شماره سوم آبان ماه ۱۳۲۳، ص ۵۷-۵۶.

۲. الاجازة الكبيرة (الطريق و المحجة لثمرة المهجة)، ص ۲۴۴.

هدف از نگارش سفرنامه

ثبت تجارب و تاریخ، مهم‌ترین انگیزه شمس العلماء در تحریر این سفرنامه است. وی در سفرنامه حج در این باره نوشته است:

«...گفتند این جزوه‌ها چیست که می‌نویسید؟ گفتم: بحمدالله بیکار نیستم و این جزوه‌ها میزانی است که هر آدم بیکاره بر آن اعتراض خواهد کرد! این شاء الله به تهران هم که وارد شدیم بعضی می‌خوانند و خسته نمی‌شوند و بعضی از دور می‌بینند، همین که موضع کتاب به دست آمد، عیب و لعن می‌کنند، خصوصاً اگر مؤلف را بشناسند خصوصاً اگر خودشان بی سواد و کژ سلیقه و بد خط و بی استعداد و پرمدعا باشند...».

در صفحات دیگر چنین نوشته است: «...گفتم: بیکاری خوش نیست، در این نوشتن هم قصد غربت دارم!، گفت: چه قصدی؟، گفتم: اولاً کسی که این کتاب را خوانده باشد، دیگر اعتبار به تلگراف امیرمکه و نوشته کفالت شیخ عرب که به قونسول سپرده و اطمینان به صاحب خانه‌های جدّه و مطوف نخواهد کرد...»^۱

این سفرنامه دستاورد پژوهش و پرسش نویسنده است. وی در حالت شگفتی از آداب و رسوم و خطرات و خستگی‌های سفر و شتاب برای ثبت وقایع، گنجینه‌ای از اطلاعات ادبی، تاریخی، جغرافیای، مردم‌شناسی و ... را فراهم آورده است. این مجموعه با پرهیز نویسنده از ثبت مطالب تکراری، متنی سرتاسر مشحون از مطالب نو است. وی با این تلاش افزون بر انتقال فرهنگ هند، شماری از آداب و رسوم آیین‌های هند را گردآورده است.

با نگاهی به آثار شمس العلماء که در ایران و هند تألیف شده، تأثیر این سفر به خوبی دیده می‌شود. در ایران وی به نگارش کتابهای ادبی و فقهی و اصولی روی آورده و در آنجا به دفاع از حریم تشیع این آثار را نوشته است: مقصد الطالب في أحوال أجداد النبي و عمّه أبي طالب، الانتصار للشيعة در موضوع امامت، نصره الإسلام در ردّ شبهات پادری، رساله ليلتين در جواب شبهات قرآنی پادری، الطعن على الطاعون في الرد على أخبار قانون در نقد کتاب اخبار قانون.^۲

۱. سفرنامه حج شمس العلماء (خطی)، برگ ۳۲ ر

۲. محمدعلی شمس العلماء گرکانی، مقصد الطالب في أحوال أجداد النبي و عمّه أبي طالب، ص ۸۶-۸۹.



سبک نگارش و ادبیات سفرنامه

نویسنده در آغاز چنین نوشته است:

«... چون شرحی از وضع راهها و مسافت و کیفیت منازل در روزنامه سفر سابق نوشته‌ام، در این سفرنامه تکرار نمی‌شود لهذا به بعضی مطالب جدید اکتفا رفت.»
برهمن شیوه وی با کم‌گویی و گزیده‌نویسی در گزارش سفر خود از کربلا و نجف و دیگر بقاع متبرکه اندک نوشته و در وصف بمبئی که برای نخستین بار آن را دیده چیزی از قلم فرونگذاشته است.

در هر منزل مبدأ سفر و مقصد و زمان حرکت و رسیدن، چگونگی راه و ایمنی آن ثبت شده است. وی به هرکجا که رسیده تاریخ آن منطقه، حکمرانی و دیوانخانه، اماکن باستانی و تاریخی، هنر معماری بناهای قدیمی، صنایع دستی مردمان را شرح داده است.

وی از هیچ سرزمینی گذر نکرده مگر آن که وضعیت آب و هوا و بارشها، پوشش گیاهی، کشاورزی و آفتها و پیامدهای آن را یک به یک بازگفته است. در مقام انتقاد از حکومت برای ارسال نامه به دست زائران را که جرم شمرده شده و جریمه داشته، مورد نقد قرار داده و معایب آن را برشمرده است. در مسیر دریا نیز نگاه نکته‌سنج و و چشم‌تیزبین او آگاهی فراوانی را بدست داده است. وضع دریا و هوای ساحل و چگونگی خدمات رسانی به مسافران، عمده کشتی، نحوه تأمین آب و سوخت... هیچ یک از قلم نیفتاده است.

در هر بندر گزارشی از وضع آن و جزیره‌ها و کوهها و مناظر اطراف آن دریا و رودخانه، چگونگی نقل و انتقال بار، آمده و از توصیف لباس افراد تا اسامی کتابهای همراه یک مسافر کوتاهی نکرده است.

زبان متن ساده و روان و عوام‌فهم است. همانند نثر قاجاری افعال بسیاری بکار رفته و جمله‌های کوتاه فراوان است. از کلمات و عبارات پیچیده و منشیانه و ادیبانه پرهیز شده است. با نظر به نثر ساده و شیوای نویسنده در تصحیح این متن هیچ گونه تغییری داده نشد.

تنها به رعایت رسم الخط امروزی در نگارش املائی بسنده شد. مانند:



ممبئی < بمبئی	گامیش < گاو میش	درشکها < درشکه‌ها.
خان‌ها < خانه‌ها	لولها < لوله‌ها	
کوچه‌ها < کوچه‌ها	کارخانها < کارخانه‌ها	

نسخه شناسی

این اثر دستنویس، دارای دو سفرنامه است: نخست سفرنامه عتبات عالیات و هند به سال ۱۳۰۴ ق و دیگری سفرنامه حج به تاریخ ۱۳۲۳ ق. این سفرنامه به خط مؤلف، به قلم نستعلیق شکسته در زمان سفر و منازل گوناگون قلمی شده است. سفرنامه کامل است، جز صفحه ویژه بازگشت مؤلف از کاظمین به بصره (۲۷ شعبان - پنجم رمضان) و صفحه‌ای درباره عید هندوها که از متن افتادگی دارد. عناوین و نشانیها به مشکی، متن دارای قلم خوردگی و تصحیح و برافزوده‌ها و حواشی در هامش و میان سطور است. برخی از برگها در اثر رطوبت و آفت موریانه آسیب دیده و به گونه غیر فنی وصالی شده است.

این بخش از نسخه دارای قطع وزیری، ۵۰ برگ، ۱۵ سطری و بر دو گونه کاغذ خط دار تحریری و کاغذ فرنگی نوشته شده است. برخی از صفحات به قلم مشکی و برخی با مداد سمت نگارش یافته است.

نسخه دستنویس این اثر در کتابخانه شخصی استاد معظم سید محمدحسین علوی (دام توفیقاته) فرزند آیت الله سید محمود علوی تبریزی رحمته الله علیه به شماره ۳۵۵۸ نگهداری می‌شود. این مجموعه در اصل، اوراقی پریشان و درهم ریخته بود که به همت ایشان خریداری شده و سپس با دقت تنظیم و ترتیب سامان یافته است. نگارنده سطور از بزرگواری ایشان برای دراختیار گذاشتن تصویری از این اثر سپاسگزار است. وفقه الله تعالی لما یحب و یرضی.

سفرنامه عتبات عالیات و هند

سفرنامه عتبات عالیات و هند



بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَالْحَمْدُ
وَالصَّلَاةُ
عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَالسَّلَامُ

وَعَبْدٌ يَا اخواني في الله اجيبوا داعي الله وانظروا في انفسكم
وفي الافاق الى ايات الله وانى بعدما افنت شبابي في
اتباع المنى وقضيت الاوطار من ملهيات الدنا دعاني
ها تف الا شواق الى جوب الافاق فارحلت من الاوطان
مفترا الى المهامه والبلدان واسعدني دليل القضاير
مشهد مولانا الرضا سلام الله عليه ثم بعد مضى عام وقفت
رعي الواهب الكريم على الاطلاق لزيارته المشاهد الامام
بالعراق ولما رجعت الى بلاد العجم لقيت نصبا في تلك
الستفة والقيت حفرة بعد حفرة حتى بلغت بلدة همدان ف
فما حولها كاملا من الزمان وكان مجد الله زمن النعمة والامان
وكنت في ارغد عيشة وانعمها وذلك ان الوالي بهاء الدين
الاجل الاسعد الاخميم اكرم ابناء الخاقان واعظم اعظام سلفنا
الزمان يمين السلطنة الهيمية وامين الحوض السني غصدا
العالية العلية ادام الله شوكة وسعادته اخيرا في الحدا
واجتبا في لصبته وقدمني على العزراء حفرة الا اني

خلعت

صفحة نخست سفرنامه عتبات عاليات و هند

ميرزا شهاب

قصصنامه تخصصي كتابخانه ملي و دستخوشخانه ملي

سال بيست و هشتم / شماره ۱۰۷

بهار ۱۴۰۱



در آغاز نسخه دو نذر مؤلف در سال ۱۳۰۴ برای برگزاری مجالس عزاداری و ذکر مصائب حضرت اباعبدالله الحسین عليه السلام دیده می‌شود. متن این نوشته عبارتند از:

«بسم الله الرحمن الرحيم؛ و الصلاة على أوليائه نذرت لله لو حصل لي ما نويت في نواحي فلان بذلت العشر من عايداته في كل سنة لذكر المصيبة و المنقبة و جعلت ذلك العشر نصفين: نصفه في المكان الفلاني و نصفه الآخر في التغرية المعهودة في الساحة المنظورة و هذا العهد لله في رقبتي. والسلام.

في سلخ شهر رجب المرجب ۱۳۰۴ مطابق تنگوزئيل. المراد من العشر هو عشر المنافع بعد ما يصرف في حفظ صورته و الحاصل انه العشر بعد المخارج هكذا اردت. نذرت ايضاً ما دمت حتى ايضاً ذكر مصيبة في يوم فلان و زدت في كل سنه يوماً بعد ذاك اليوم و هكذا في ما بعدها من السنين و في عدد الذاكرين و ما يصرف في كل سنة و يبذل في عقد المجلس و في اختيار المكان في اي بلد و اي دار و اي مجلس و مسجد لم أذكر شيئاً و انما هو باقتضاء الزمان و المكان و الإمكان و الله موفق و المعين.»

بسم الله و بالله و الحمد لله و الصلاة على رسول الله و آله آل الله

و بعد يا إخواني في الله أجيئوا داعي الله و أنظروا في أنفسكم و في الآفاق الى آيات الله و إتي بعد ما أفنيت شبابي في إبتغاء المنى، قضيت الأوطار من ملهيات الدنيا، دعاني هاتف الأشواق الى جوب الآفاق، فارتحلت من الأوطان مغترباً الى المهامه و البلدان و أسعدني دليل القضاء بزيارة مشهد مولانا الرضا سلام الله عليه، ثم بعد مضي عام و ققني ربي الوهاب الكريم على الإطلاق، لزيارة المشاهد الأربعة بالعراق و لما رجعت الى بلاد العجم، لقيت نصباً في تلك السفرة و القيت حفرة بعد حفرة حتى بلغت بلدة همدان، فأقمت فيها حولاً كاملاً من الزمان و كان بحمد الله زمن النعمة و الأمان و كنت في أرغد عيشه و أنعمها و ذلك إنّ الوالي بها و هو الأمير الأجل الأسعد الأفخم اكرم أبناء الخاقان و أعظم اعمام سلطان الزمان، يمين السلطنة البهيّة و أمين الخوقنة السنّية عضد الدولة العالية العلية - أدام الله شوكته و سعاده - أختارني لخدمته و أجتباني لصحبته و قدّمني على الوزراء بحضرتة،



الّا أنّي مع ما حظيت من اجتلاء الهموم وإعانة الملهوف و المظلوم ما كنت آمناً أن يشتهه الباطل بالحقّ و أضلّ طريق الصواب المطلق، فجعلت همّي في الاعتزال و الإنزواء و بذلت غاية مجهودي في التّعزّب ثانياً عن تلك الإرجاء و ساعدتني على ذلك الأقدار و خرجت من همدان مرتحلاً الى أشرف الأقطار أعني ناحية العراق و مشاهد الأئمّة السبعة - عليهم صلوات الله - فكتبت هذا الأوراق مبنياً فيها ما لقيت في سفري من الرخاء و البؤس و ما عاينت في وجه الزمان من البشرا و العبوس و جعلتها عبارة فارسيّة، تذكرة لإخوان الوطن، ليكون لهم أصفى عطن و يفهمه كلّ من يقصده منهم و السلام على من إتبع الهدى.

[همدان]

به تاريخ جمادى الآخرة سنة ۱۳۰۴ مطابق ايت نيل تركي از همدان برای تجديد عهد اهل وطن به سمت گرکان عزيمت نموده، در تحويل آفتاب عالمتاب به حمل و تجديد سال تنگوزنيل، مقيم آن قريه بودم و در سه شنبه شانزدهم حمل که مطابق يازدهم رجب المرجب بود از آنجا روانه شده، سه روزه به همدان رسيديم.

منازل عرض راه از اين قرار بود:

شيرين آباد از بلوک فراهان

شيرين آباد همدان که ملکی محمد ميرزا خان عاشقلو است

همدان

چهارشنبه نوزدهم رجب الأصب از همدان متوکلاً على الملك المئان، روانه شده، بيست و چهارم شهر مزبور وارد کرمانشاهان شدیم. چون شرحی از وضع راهها و مسافت و کیفیت منازل در روزنامه سفر سابق نوشته ام در این سفرنامه تکرار نمی شود.

لذا بعضی مطالب جدیده اکتفا رفت. منازل و محل اقامت شب و بیتوته بود از این قرار

است:

۱- زاغه ملکی علی خان سرهنگ توپخانه.

۲- اسدآباد؛ قصبه ولایت اسدآباد است.

۳- کنگاور که حاکم نشین ولایت کنگاور است.

مجله پژوهش

فصلنامه تخصصی کابیناسی و سنجش کابیناسی
سال بیست و هشتم / شماره ۱۰۷
بهار ۱۴۰۱



۴- صحنه که جزو حکومت کرمانشاهان است.

۵- بیستون که آبادی مختصری دارد و از آنجا به شهر کرمانشاهان رفتیم.

در این منازل بعضی مطالب دانسته شد؛ یکی سوارهای کرمانشاهانی سپرده یوسف خان که به قراسورانی ولایت همدان می‌رفتند و در کمال آراستگی بودند، موجب امیدواری شد که بعدها در خاک همدان خطر سارقین و راهزنان کمتر دیده شود، در دو سال گذشته تأمین شوارع همدان بر عهده عباس خان چناری اسدآبادی و سواران او بود، ولیکن در این اواخر به قدری راهزنان راهزنی کردند که تمام متردّین از سوء رفتار و خیانت آنها به حکمرانی شکایت آوردند و حکومت جلیله هم عباس خان مزبور را از این عمل خلع نموده، حفظ شوارع و رفاه قوافل را از زین العابدین خان میربنجه پسر جناب حسام الملک که خود داوطلب انجام این مطلوب شده بود، خواست و میر پنجه یوسف خان و سواره جمعی او را برای کفالت این مهم از کرمانشاهان به همدان خواست و الحق دفع شرارت عباس خان جای هزار شکرگزاری عابرین است، خود عباس خان هم که اکنون به دارالخلافة رفته، امید است که گزاف‌های او مسموع اولیای دولت علیّه نشده، زحمت مجدّدی فراهم نیاید.

کنگاور

در قصبه کنگاور بنایی از عهد اکاسره^۱ نمایان است که تمام آن از سنگهای بزرگ در نهایت امتیاز ترصیف شده، یک دیوار آن اکنون در صحن امامزاده مدفون در کنگاور که نسبت او به حضرت علی بن الحسین علیه السلام منتهی می‌شود، پیدا و در غربی امامزاده و دیوار دیگر آن از کوچه نمایان است که قریب به سه ذرع ارتفاع آن و در اعلی درجه امتیاز، حجّاری نموده و طرّه مانندی از آن ساخته شده [است].

بر بالای این دیوار چهار ستون بسیار معظّم از یک پارچه سنگ در همین ضلع منصوب است که گواهی کیفیت بنای عمارت را می‌دهد، معلوم نیست از آثار کدام یک از سلاطین عجم است و الله اعلم.

۱. اکاسره: جمع کسری، پادشاهان ایران



[صحنه و بیستون]

در منزل صحنه و بیستون سازها می‌زدند و شب در بام خانه‌ها آتش بسیاری افروخته بودند، بعد از تفحص معلوم شد این شادیانه به واسطه قتل جوانمیرخان است.

تفصیل این اجمال آن که خان مزبور از ایل حموند چلبی و چند سال قبل حرکات وحشیانه‌ای از سفک دماء مسلمین و نهب اموال مترددین سرحد ایران و عثمانی، موجب زحمت کارگزاران دولتی شده، از طرفین عرصه را به قوت عسکریه بر او تنگ کردند، بالاخره التجا به دولت علیه ایران آورده، کارگزاران دیوان از خون او گذشتند، امر به حبس در توپخانه طهران نمودند. پس از چندی حضرت شاهنشاه زاده اعظم ظلّ السلطان شفاعت نمود؛ او را از حبس مستخلص و به ارجاع خدمت مستظهر داشتند و با این تدبیر یکی دوسال آن مردود به خدمت راهداری مشغول و از راهزنی ممنوع بود، مجدداً در این اواخر وحشیگری آغاز و مبلغی نفوس و اموال را غارت و پایمال کرد.

یک نفر فقیه قادر نام هم از ایل حموند که در خاک دولت عثمانی ساکن و رعیت و تبعه آن دولت بود، با جوانمیر اتفاق باطنی نموده، هر یک در حدود دولت متبوعه خود مشغول شرارت بودند، بالاخره در افتتاح این سال فرخنده مآل حکم شد از هر دولت به اردوهای دولتی که مخصوص دفع اشرار در سرحد بودند، صادر شد که قلع این ماده و قلع این شجره خبیثه را مسارعت کنند.

جناب حسام الملک امیرتومان حکمران کرمانشاهان از این سو و محمد پاشای میرلوا از آن سمت، عرصه بر اشرار مضیق نمودند، ولی جناب حسام الملک به ملاحظه آن که خونریزی عساکر منصوره و تلفات نفوس محترمه نشود، مطلب را اخفاء داشته، به تدبیرات حسنه، عضول این شجر ملعون را پراکنده و اعضاء و اطرافش را متفرق ساخت. بعد از آن جوانمیرخان را به اظهار اشفاق و حسن اخلاق مستظهر نموده، روزی او را به حضور خواسته، بعد از مقالات تَلَطّف آمیز مرخص نمود، محض این که پشت بگردانید بفرمود تا او و ده نفر همراهانش را بدون آن که جراحتی بر احدی وارد آید، گرفته و دربند کردند و علی الفور به قلعه او که در قصرشیرین بنا نموده، سربازان یورش آورده، تمام مرد و زن آنها را گرفتار نمودند، فقط یک نفر سرباز مقتول و یکی نیز مجروح گردید و در سیزدهم بهار جوانمیرخان و چند نفر مقتول شدند و تا اکنون که در کرمانشاهان وارد شده‌ایم، بیست و

میراث

فصلنامه تخصصی کاتبان و نویسندگان
سال بیست و هشتم / شماره ۱۰۷
بهار ۱۴۰۱



یک نفر از آن مردم طعمه شمشیر سیّاف و قریب به شصت تن در زندان گرفتار اعمال ناشایسته خویش می‌باشند و الحمدلله علی ما دبر و قدر.

[کرمانشاهان]

در روز ورود کرمانشاهان، برای حصول اجازه عبور از سرحد به دیوانخانه حکومت رفته، از خدمت جناب ایالت پناهی بهره‌یاب شدم، اجزای حکومت هم جمعی اظهار مهربانی نمودند. حکم رخصت با نهایت تَلَطّف صادر شد.

از قراری که جناب ایالت پناهی می‌فرمودند حسین خان برادر جوانمیرخان با هشت سوار در بیغوله‌ها و صحاری فراری است. فقیه قادر نیز با دوازده نفر از وحشیان دون اساس در بیابان لامساس می‌گویند و قدرت نزدیک شدن قراء و عمرانان ندارند، چهار بار آرد از چند کردی در صحرائی غارت کرده بودند، جماعتی از اهل دالیان خبر یافته بر سر اشرار تاخته و آنها را پراکنده، یک مرد و دو مرکب از آنها را تلف نمودند، مابقی فرار کردند، آرد هم به صاحبش مسترد گردید.

نتیجه ستمکاری و بدکرداری این گونه باغیان در عالم عیان همین است، تا در نشأة آخرت عذاب و عقاب ایشان به چه درجه خواهد بود و نعم ما قیل:

شهد الحطیئة حین یلقی ربّه ان الولید أحقّ بالعذر
حبسوا عنانک اذ جریت ولو ترکو عنانک لم تزل تجری^۱

از قرار معلوم چندین دفعه جوانمیر و فقیه قادر خیال شبیخون به اردو داشتند و به حکم کریمه (ولا یحیی المکر السیء الا باهله) (سوره فاطر آیه ۴۳) قبل از انجام مقصود، کار به مقصود مسلمانان شد و تدبیر جناب ایالت پناه در تفریق و پراکندگی آنها نتیجه مطلوبه داد.

میان دو بدخواه کوتاه دست نه فرزاندگی باشد ایمن نشست
که گر هر دو باهم سگالند راز شود دست کوتاه ایشان دراز
یکی را به نیرنگ مشغول دار دگر را ز هستی برآور دمار

الآیات للسعدی^۲

۱. شرح نهج البلاغة، ج ۳، ص ۱۸

۲. بوستان سعدی، تصحیح محمد علی فروغی، با مقدمه، شرح، توضیحات، و تعلیقات منوچهر دانش پژوه، ص ۹۳.



عجالتاً چیره‌دستی سواران این نواحی حضور و جلوه کرده و حمایت دولت از بقیّه
السیف اشرار که متواری هستند، مرتفع شده [است].
إن شاء الله عمّا قریب آنها هم مقتول و مأسور و سرحدّ دولتین ایمن از هر خطر و
محذور خواهد شد و غدغن عبور از زوّار اعتاب عرش جناب رفع می‌شود و هو العالم
بمقادیر الأمور.

[ماهیدشت]

روز یکشنبه سلخ رجب الاصمّ از کرمانشاهان روانه ماهیدشت شدیم، هوا در نهایت
ملایمت و اعتدال است، صحراها خرّمی و نضارت زیاد دارد، برخلاف دو مرتبه دیگر که از
این مکان عبور کرده بودم - زیرا که یکی در اواخر تابستان بود و دیگری در فصل زمستان -
بهار این حدود از بابت زیادتی آب نهرها، گاهی زحمت می‌دهد و آلا از هر جهت خوش و
خرّم و آسایش جان و تن است.

این منزل چهار فرسخ بیشتر نیست، راه هم هموار و خوب است، در این مسافت علی
الاتّصال دسته و جمعیت ایلات بود که سیاه چادر و آلاچیق خود را به گاو و خر و مادیان بار
کرده از قشلاق مراجعت می‌کرد و چندین هزار گوسفند دیده شد، با آن که امسال نه عُشر
گوسفندان آنها را سرما و نبودن آذوقه تلف کرده است.
رؤیت هلال شعبان در ماهیدشت شد.

[هارون آباد]

دوشنبه غره شعبان از ماهیدشت روانه هارون آباد شدیم؛ خرّمی صحرا و خوبی راهها مثل
روز گذشته بود. رضا قلی خان کلهر که دو سال قبل به اصفهان احضار شده بود، هنوز در
اصفهان است. شب به سلامتی گذشت.

[کِرِنْد]

سه شنبه دوّم روان کردند شدیم، صفای صحراها بهتر از دو منزل سابق است. قدری باران هم
مقارن ورود آمده، عالم را رشک ارم نمود، شبانه باران شدید شد و منزل از بس چگّه می‌کرد
تا صبح خواب نکردیم.

مهرشناس

فصلنامه تخصصی کالیناسی و نسج‌شناسی
سال بیست و هشتم / شماره ۱۰۷
چهار ۱۴۰۱



صنعت اهل کردند در ساختن آلات آهن خیلی خوب است. اسباب بخاری و قندشکن و سایر از این قصبه به همه بلاد می‌برند، در این چند سال تفنگ ته پر به طور تفنگهای مارتین ساخته، تپانچه شش لوله طرز رولور هم تمام کرده و خوب از عهده بر آمده‌اند، در حقیقت اگر مربی و بضاعتی داشته باشند خیلی استعداد دارند.

یکی از اطفال‌شان آمد؛ بعضی چیزها ساخته بود که خیلی ظریف بود، محض این که به قدر قوه، تشویقی شده باشد، آنچه صنعت او بود به قیمت خوب خریده بعضی هم سایر همراهان خریدند.

صفای طبیعی این نقطه در بهار و تابستان و پاییز امتیازی دارد. طایفه غلات در این ولایت زیاد هستند.

علی‌میرادخان برادر مرحوم ملک نیاز خان را که دو سال قبل به اصفهان برده بودند، هنوز مراجعت نکرده، می‌گویند در فارس مشغول خدمت و باطناً ممنوع از آمدن این صفحات است.

امیان طاق

چهارشنبه ۳ شعبان از کردند روانه میان طاق شدیم؛ اگرچه در ابتدای منزل بلکه تا دو فرسخی که وسط مسافت است به واسطه گل و باتلاق سخت بود، مال مکاری هم در میان رود آبی، رقص مضحک کرده، رختخواب و بعضی لوازم را در آب ریخت و به زحمتی از آب گرفته شد، لکن در دو فرسخ دیگر که جنگل بود مرغان بسیار با الوان معجبه و الحان مطربه جالب انظار و اسماع بودند. بعضی از جمادات و عوام این قافله را به نشاط آوردند که بی اختیار صفای درختان را توصیف می‌کردند و گاهی شعر و تصنیف می‌خواندند و بالجمله در حالت و طرب بودند. شب هم خوش گذشت.

سرپل

پنجشنبه چهارم شعبان المعظم روانه سرپل شدیم، تا دو فرسخ از میان تنگه کوهی که پر از درخت بلوط و طاق و غیره است، می‌گذرد و طاق ایوانی از سنگ، که از بنای اکاسره در این راه واقع است، از آثار عقیقه بسیار عمده شمرده می‌شود، قدیم‌اً راه عبور از پای ایوان بوده است. من هم در این سفر محض ملاحظه دقایق صنعت آن، از همان راه رفتم، الحق نهایت



لطف استادی را به کار برده‌اند، ولی از طول زمان نزول امطار در آن سنگهای خاره اثر نموده و نقش و زینت آن جز اثری برای نمونه برجای نمانده [است].

[باطاق]

آبادی باطاق در منتهای این کوه که در دو فرسخی است، واقع است. از آنجا که تا سرپل سه فرسخ است که تمام سبز و خرّم و پر از شقایق و اقحوان^۱ و گل‌های دیگر است. یک نوع گل زرد در این صحرا دیده می‌شود، که دامنه تلال و جبال به واسطه کثرت این گل زعفرانی شده است. در کنار راهها چند نفر قراول از فوج کردی برای حراست نشسته بودند. در یک موضعی از صحرا ملخ زیاد دیده شد و تازه از تخم بیرون آمده و خیلی کوچک بودند. قدری اظهار افسوس کردم که این جانور زراعت را تلف خواهد کرد!

دو نفر باطاقی گفتند: «آب ملوچ یعنی آب گنجشک از قزوین آورده‌ایم و فردا گنجشک زیاد از جنس سار یا پرستو خواهد آمد و ملخها را تمام می‌نماید.»^۲

خیلی میل داشتم یک روز در آنجا اقامت کرده و این آیت عجیبه را تماشا کنیم، اما همراهان قبول نکردند.

قدری از باطاق گذشتیم، جناب مستطاب آقا شیخ علی و جناب آقا شیخ عبدالله؛ فرزندان جناب حجت الاسلام و مرجع الانام آقا شیخ زین العابدین^۳ - ادام الله فیضه - را دیدم که از کربلا مسکن حالیه خودشان به زیارت مشهد اقدس می‌رفتند، از صحبت و ملاقات ایشان مسرت حاصل نمودم.

۱. اقحوان: گیاه بابونه

۲. در این تاریخ (۱۳۰۴ ق) برای دفع آفت ملخ، آب برخی چشمه‌های ویژه را از مناطقی مانند سمیرم، میانه، قزوین، ... می‌آوردند. این نوع آب ویژگی شگفتی داشت که پس از آوردن مقداری از آن و ریختن در خاک سرزمینی دیگر، پرندگانی مانند سار و گنجشک و ... به آنجا هجوم می‌آوردند. پیشینیان بر این باور بودند که برخی پرندگان و در تسخیر متولی آن چشمه‌هاست و بی اجازه او آب تأثیری ندارد. آوردن آب نیز آدابی داشته این که حامل آب نباید به پشت سر نگاه کند و کوزه را بر زمین نگذارد. آیت الله سید احمد حسینی زنجانی در کتاب الکلام یجزّ الکلام خاطره‌ای از هجوم ملخها به مزارع روستاهای زنجان نوشته که پس از آوردن آب چشمه‌ای از منطقه میانه، به فاصله دو سه روز سارها فوج فوج آمدند و ملخها را از بین بردند. (الکلام یجزّ الکلام، ج ۱، ص ۴-۵)

۳. شیخ علی و شیخ عبد الله فرزندان فقیه مجتهد شیخ زین العابدین حائری مازندرانی (۱۲۲۷-۱۳۰۹ ق) از مراجع بزرگ شیعه (نگاه کنید به معجم رجال الفكر و الأدب فی النجف، ج ۱، ص ۱۹۹-۲۰۰)



در موضعی از کوه که یک تیر پرتاب به سرپل مانده است، جایی از سنگ تراشیده‌اند که اگراد می‌گویند؛ دکان حضرت داوود علیه السلام است. وقت ظهر به منزل رسیدیم، شب به خوشی گذشت.

[سرپل ذهاب]

روز جمعه پنجم را برای چرانیدن مال‌های کاروان در سرپل ذهاب اتراق شد. از قرار مذکور در شب گذشته یعنی همین شب جمعه، ده نفر سوار حموند در کنار رود ذهاب بر سر چند خانوار رعیت که در آن سمت آب سکنی دارند، ریخته یک بار آرد و پنج من روغن و چند رأس گوسفند برده‌اند. خبر هم به سربازان فوج گردان که یک دسته در این منزل مستحفظ هستند، رسیده بود. لکن در تاریکی شب صلاح خود را به تعاقب و مکاوحت^۱ سواران ندیده بودند.

می‌گویند عبده برادرزاده عزیزخان باجلان یک صد نفر سوار عشیره خود را برداشته از قصر شیرین به پس و پشت کوهستانی که مأمّن حسین خان برادر جوانمیر و سواران اوست، افتاده که دستی به قتل و أسر آن‌ها بیابد، از قرار مذکور عبده بسیار دلیر و رشید است. عزیزخان عموی او به واسطه تهمتی که جوانمیر به مشارالیه زده بود در اصفهان محبوس نظر است، این اوقات مرخصی حاصل کرده که انتقام این افترای بر خود و خونخواهی پسرش را که حموند کشته‌اند، کشیده، رفع شرّ و قلع مادّه آنها را بنماید.

اهل این صفحه عجالاً تمام، انتظار ورود عزیز خان و بروز رشادت خود و برادر زاده‌اش را دارند. برادر جوانمیر هم مترصد آن است که آب رود سیروان نقصانی حاصل نماید، بلکه جمعی از حموند از قبیل فقیه قادر و غیره که از قوت عسکریه عثمانی در مفاوز و جبال فراری شده‌اند، از آب عبور نموده با یکدیگر متصل واحد شوند و قوتی پیدا کنند.

می‌گویند کدخدای ریجاب که دو فرسخ به سرپل دارد و انجیر آن در کمال امتیاز است، به واسطه آن که دخترش نامزد جوانمیر بوده و خود هم نسبتاً و مذهباً با او موافقتی دارد، اکنون بارهای اطعمه برای برادر جوانمیر مخفیاً می‌فرستد. واللّه اعلم.

۱. مکاوحت: جنگ، پیکار



اقصر شیرین

شنبه ۶ شعبان از ذهاب به قصر شیرین آمدیم، راه‌ها پر از گل و ریحان بود. در قصر شیرین به تماشای قلعه جوانمیر رفتیم. دو موضع اثر خفیفی که گلوله توپ در دیوار قلعه نموده است، مشاهده کردم از قراری که قلعه کیان یعنی زن و بچه و اتباع جوانمیر نقل کرده بودند با این که گلوله توپ به قلعه می‌خورد، در را باز نکرده بودند. باز شدن در بدون دخالت اهل قلعه یا دیگران بود، بلکه می‌گویند: «سیدی نورانی در را باز کرد و محض گشوده شدن در، بیرق را در بام قلعه خوابانده از در استیمان^۱ در آمدیم.»

عیالات جوانمیر و تابعین او در خانه کدخدای قصر شیرین محفوظ هستند که احدی تعرض به حال آنها نداشته باشد، لکن زیورآلات زرینه و البسه فاخره آن‌ها را به غارت برده‌اند.

در سرپل و قصر شیرین دو باغ از آثار مرحوم مؤید الدوله باقی است. چون در این دو منزل گل سرخ را تازه دیده‌ایم و باغها هم در نهایت طراوتند. صفای فوق العاده داشت.

خانقین

یکشنبه ۷ شهر شعبان از قصر روانه خانقین شدیم در بدو عزیمت سلطان خان سر حددار شخصاً بر سر راه آمده، مانع عبور بود، بعد از آنکه احکام اجازه را دید ممانعت نکرد. دو نفر سوار هم از سواران سنجابی همراه ما آمده تا وسط شهر با ما بودند. از آنجا جزئی وجه اعانه گرفته مراجعت کردند.

جمعیت کثیری از اهل آذربایجان که قریب به پانصد مال داشتند، از عتبات می‌آمدند. چندین دسته مکاری هم با مال التجاره در عقب آنها بودند. که تا قلعه سبزی قافله بر قافله متصل بودند.

به هر تقدیر ظهر وارد منزل شده، تذکره قرنینه و رسمی گرفته شد. محمد افندی که رئیس یا معین مجلس تذکره رسمی است، ورقه‌ای از افادات شیخ محمد افندی - مدرس خانقین - برای من و یکی دو نفر دیگر قرائت کرده که حاصل آن استدلال و اقامه برهان بر صحت خلافت خلفای ثلاثه بود و از علمای شیعه خواهش نموده است که یا برهان او را

۱. استیمان: امان خواستن، در امان کسی درآمدن.



جواب صحیح داده؛ مقدمات و شرایط انتاج آن اگر عیبی دارد، بنمایند! یا این که از قدح در خلافت خلفا احتراز نموده، آن‌ها را قبل از امیرالمؤمنین علیه السلام به وصایت و امامت امت بستانند. خواستم نسخه‌یی از آن را استکتاب کنم، فرصت نشد.

[قزل رباط]

دوشنبه ۸ شعبان روانه قزل رباط شدیم، امروز یک جزء عمده قافله در خانقین ماندند، من با دو نفر از کسان خود و حاجی پیرمردی عرب و یک جوان ملا علی نام مازندرانی که مجموع پنج تن زیاده نبودیم، روانه شدیم، اگرچه خطا بود لکن به حمدالله مخاطراتی پیش نیامد، از قراری که افواهاً در خانقین می‌گفتند، چهارصد نفر از فراریان حموند در موصل و حوالی آن گرفتار عساکر دولت عثمانیه شده‌اند.

قبل از ظهر به قزل رباط وارد شدیم. بعضی زوار عجم از عتبات مراجعت کرده، آنجا بودند از جمله نواب حاجی فریدون میرزا بود، شب را گذرانیدیم.

[شهروان]

سه شنبه ۹ شعبان روانه شهروان شدیم در این دو منزل از جنس طیور جز لقلق [لک لک] بسیار و مرغ سبزی که او را «سبزقا» می‌گویند و در صحراها به خوردن ملخ مشغول بودند، چیزی دیده نمی‌شود. صدای مرغ دیگری هم در کنار راهها می‌آمد؛ ذکرش علی المعروف این است: «وای حسین کشته شد». ^۱ علی ایّ حال با این وزن صدایی می‌کند و طبعاً

۱ . میرزا علیرضا عضدالملک (درگذشته ۱۳۲۸ ق) در سفرنامه خود به عتبات (درسال ۱۲۸۳-۱۲۸۴ ق) نوشته است: «شب شنبه نهم شهر محرم الحرام که روز تاسوعا بود از عدم اسباب تعزیه داری و مفارقت از عتبه علیه خامس آل عبا روحنا فداه فضای گیتی بر همه تنگ شد ... صدای دزاج در اطراف چادر شبیه به این الفاظ بلند می‌شد: «ای وای» (سفرنامه عضدالملک به عتبات، ص ۱۱۴)

سید محمد علی مبارکه‌ای (درگذشته ۱۳۲۵ ش) نیز در خاطرات خود این واقعه را چنین نوشته است: «مدت زمانی از بسیاری از خواص و عوام که به زیارت عتبات و کربلای معلی مشرف شده بودند می‌شنیدم که در نخلستانهای کربلا و اطراف شط، مرغهایی هستند که بر سر راه زوار می‌آیند و به صدای فصیح می‌گویند: «وای حسین کشته شد» از آنجایی که قضایای حقیقیّه در اطراف او افسانه‌ها زیاد گفته شده، نویسنده این را هم یکی از افسانه‌ها می‌شمرد. تا این که در روز ۲۸ شهر ذی قعدة ۱۳۵۲ قمری که مطابق بود با روز ۲۳ اسفند ۱۳۱۲ شمسی، در کربلای معلی در طرف عصر از مقابل قونسولگری دولت ایران با دو نفر از اصداقاء متورالفکر خود، حضرت حجة الاسلام آقای حاج آقا محمد شیخ العراقین اصفهانی و جناب اجل اکرم آقای میرزا محمد علی خان وکیلی؛ از رجال بزرگ کرمان و عضو محترم مالیه عبور نمود. سواره به زیارت اهل قبور به وادی ایمن که قبرستان مهم کربلا و در طرف جنوب آن شهر واقع است، به مناسبت شب جمعه بودن، بیرون رفتیم.



صدایش حزن انگیز است، خواه معنی و مقصدی در ضمن آن باشد و خواه نباشد! ترجمه‌اش همان باشد که ذکر شد، یا این باشد که بعضی می‌گویند: «وای منی توتدیلر» که به زبان ترکی یعنی: «وای مرا گرفتند!».

در ورود منزل مأمورین تلگرافخانه و پستخانه آمده متعرض اسباب‌ها شدند، از قضا یک پاکت از حکومت کرمانشاهان در میان ملزومات من یافته، پنج قروش صاغ^۱ گرفتند. می‌گویند نظامنامه و قرارداد این عمل را سفیر کبیر حالیه ایران هم مهر و امضاء نموده است که نوشتجات پستی با دیگران حمل نشود. اما این بدعت از هر دولتی باشد، خیلی بد است؛ زیرا وجه پستخانه و تلگراف را که اطیب وجوه بود با این عمل مشوب به حرمت کرده‌اند. واقعاً هرکه مطلبی بخواهد با پست یا تلگراف اعلام به ولایتی نماید، باید پول پست و تلگراف را بدهد، دیگر این که حتماً تحریرات به وسیله دیگر نباشد، مثل آن است که بگویند مطالب را، قهری است که تلگراف کنید یا با پست بگویید، اگر به توسط عابری پیغام هم

برگشتن پیاده به ملاحظه استنشاق هوا در راه باصفای خیابان متصل به صحن حضرت ابی الفضل علیه السلام که در جانب بیرون شهر و باغات و نخلستان است قدم زنان می‌آمدیم. چندی که آمدیم من حس کردم که شخصی فریاد می‌زند: وای حسین کشته شد. گمان کردم زوآرهایی است که تازه به توسط وارد شده‌اند. ناگاه آن صدا مکرر شد. آقای میرزا محمد علی خان وکیل فرمودند: این صدای مرغی است و شب گذشته قریب نیم ساعت من این صدا را می‌شنیدم و امروز می‌خواستم به شما بگویم؛ ولی خوف داشتم که مرا هم جزء افسانه و موهوم پرست بشمارید. تا الحال که خود می‌شنوید. من هم اظهار داشتم آن مرغ از کبوتر کوچک‌تر و از گنجشک بزرگتر است و متعدد از آنها در روی شاخه‌های خرما و نی‌ها در نی زارها طیران می‌نمودند و در کمال بلاغت و فصاحت ناله دلخراش او مطابق این کلام می‌شد که «وای حسین کشته شد». طوطی و کاسه گورا که مکرر در هند دیده بودم نطق تعلیم او در کمال خوبی داده بودند به این واضحی از آنها حرف شنیده نمی‌شد. فکر ما را بسیار متوجه خود نمودند.» (حکایات مبارکه‌ای، ص ۱۳۰-۱۳۱)

این ماجرا را مرحوم آیت الله شیخ علی آزاد زرآبادی قزوینی (۱۳۰۷-۱۳۹۴ ش) در خاطرات خود از پیاده روی اربعین برای نگارنده سطور نقل می‌کرد و در کتاب خاطرات و زندگی نامه خود نیز نوشته که چنین است: «نزدیک غروب رسیدیم به آن میدان [بیابان ابوالهدمه؛ جنگل کوچک] در حالی که زوار زن و مرد، کوچک و بزرگ عازم زیارت بودند، به نحوی که آن جاده خاکی پر از جمعیت بود، وقتی که نزدیک غروب رسیدیم ... ناگهان صدای مرغهایی را شنیدم که از آن جنگل بیرون می‌آمدند، از طرف مشرق به مغرب می‌رفتند به طوری که جاده پر از مرغها شده بود... عده زیادی هم بعد از آنها از جنگل وارد جاده می‌شدند، به زبان فارسی فصیح می‌گفتند: «وای حسین کشته شد» بنده با فرزندم حسن آنجا ایستادیم. بنده حالی به حالی شدم به طوری که از ناراحتی گاهی گریه می‌کردم و به آنها نگاه می‌کردم» (عمرم چگونه گذشت، ص ۵۳-۵۶)

۱. صاغ: معادل چهل پاره، پول رایج ترکیه.



بدهید قیمت مخابره تلگراف را از شما خواهند گرفت. بنیان این ظلم صریح موجب بی‌خبری جمعی کثیر از اقارب و کسان آنها می‌شود. مسلم است فلان رعیت فقیر آن بضاعت را ندارد که همه مطالب خود را برای کسانش که در بلاد بعیده هستند با پست بنویسد، به هر حال این شرح و تفصیل برای آگاهی و تذکره دیگران است که بعدها اگر کسی این اوراق را بخواند نه کاغذی قبول کند و همراه ببرد و نه به کسی بدهد که این پاکت را به فلان بلد برسان، الا این که بدو طرفین مطلع و متحمل دادن اجرت پست و وجه زاید بر آن باشند و عالماً عامداً این خطا و خلاف عقل را بکنند که اجرت پست برود و نوشته به سیر کاروانی و مدّت مدیده به مقصد برسد و الله حسبنا و نعم الوکیل.

[مقبره حضرت مقداد رضی الله عنه]

چهارشنبه دهم شعبان از شهبان از شهبان روانه شدیم، به فاصله یک فرسخ موضعی است که «پل آجری» و به «پل مقداد» معروف است. چند بقعه هم در کنار راه است که می‌گویند یکی از آنها قبر مقداد است، ظاهراً مراد قبر مقداد بن اسود کندی است که از کبار صحابه - رضی الله عنهم - بود، لکن قبر مقداد در این موضع نباید باشد، زیرا که آن جناب در غزوه نهروان که در این مکان بود، شهادت نیافت، بلکه در یوم صفین شهید شد، شاید هم قبر مقداد نام دیگری باشد.

در کنار پل، رباط و دکاکین و قهوه‌خانه احداث کرده‌اند که هنوز ناتمام است. هرگاه به اتمام برسد و با مترددین سوء سلوک نمایند، دور نیست اکثر قوافل منزلگاه را در اینجا قرار بدهند که مابین مسافت قزل رباط تا شهبان و شهبان تا بعقوبه تعادلی حاصل شود؛ چه این منزل خیلی سنگین است.

[بعقوبه]

بالجمله بعد از ظهر وارد بعقوبه شدیم؛ جمعی از اهل بصره را دیدم که به زیارت ارض اقدس می‌رفتند، مردمان خوبی بودند. شب به خوبی گذشت.

[خان بنی ساعد]

پنجشنبه ۱۱ روانه خان بنی ساعد که «خان خاکستری» و «ارته خان» نیز گویند شدیم. دو نفر از توپخانه دولت عثمانی با جمعی عسکر که از خانقین مراجعت می‌کردند با ما همراه

بودند. مسافت چهار فرسخ است، طرف صبح که هوا چنان گرم نشده بود، وارد منزل شدیم شب هم تا نیمه در آنجا گذرانیدیم.

شب جمعه دوازدهم «إنتبه قبل السحر یا ذالمنام» گفته، روانه بغداد شدیم. مهتاب و هوای خوش مساعد بود، مکاری و همراهان هم چون خیلی کم بودند از خوف خطرات به شتاب می‌رفتند که شاید به کاروانی دیگر ملحق شوند.

[بغداد]

صبح جمعه ۱۲ یک ساعت از آفتاب گذشته به بغداد نزدیک شدیم؛ چون امسال آب دجله زیاد شده از طرفین سدّه را قطع نموده، مبلغ خطیری خسارت رسانیده، حاصل بسیاری از رعیت را برده است. هنوز یک فرسخ متجاوز به دجله مانده دیدیم صحراها دریای موج است به این واسطه دو فرسنگ راه را دور شده، در سمت شمال شرقی بغداد به «طرّاده» که «بلم» می‌گویند، نشسته تا کنار سدّه آمدیم. از آنجا مال بغدادی گرفته از سدّه که میان خندق شهر و صحرا واقع است و به واسطه ارتفاع خارج از آب مانده، عبور کردیم تا در موقع جسر معظم به دجله رسیدیم. هر دو جسر را آب کنده است و باید با قفّه^۱ عبور کرد شط هم مالا مال آب بود و مستانه می‌رفت خیلی سیر و تماشا داشت، افسوس که خستگی همراهان و معطلی خودم در شرقی بغداد برای تعرّض گمرکچی، حالتی باقی نگذاشته بود.

[کاظمین]

قریب ظهر وارد مشهد کاظمیه شده، در خانه شخصی منزل کردیم. زیارت آستان مبارک رفع همه کسالت‌ها را کرد و الحمدلله علی ذالک.

روز جمعه و شنبه و یکشنبه تا صبح دوشنبه که ۱۵ شعبان و میلاد حضرت خاتم الاوصیاء عجل الله فرجه بود، در کاظمین اقامت کردیم. به حمدالله خوش گذشت.

[کربلا]

صبح دوشنبه ۱۵ شعبان المعظم پس از زیارت عتبه عرش مرتبه کاظمین علیهما السلام روانه کربلای اعلی شدیم، از کنار محجّه المدید مابین کاظمین و بغداد تا یک میدان سواره

۱. قفّه: قایق، کرجی.



از روی سد عبور نموده، از آنجا با قفّه ۱ تا موقع جسر «خرّ» رفتیم. شب در پهلوی خرّ که آبادی مختصری است به سر بردیم. شخص عربی مهیب که می‌گفت: «سید سلمان پسر سید معجاب حلّی و ساکن سَرَج الحله هستم» از قفّه نشستن تا ورود خرّ همراه ما بود. در این منزل به اصرار و ابرام می‌خواست با ما رفیق و همراه باشد، جمعی از اعراب و چند نفر از عساکری که ملتزم به حراست مال زوّار هستند، به هزار تأکید و تشدید او را از پیش ما طرد کردند که مبادا شبانه چیزی برداشته برود.

[محمودیّه]

سه‌شنبه ۱۶ از خرّ روانه شده پس از طی نیم فرسخ باز به آب زیادی که از دجله سرریز کرده و به این صحراها افتاده، رسیدیم و مجدداً در قفّه نشسته، قریب دو فرسخ در آب عبور نموده، نزدیک محمودیّه به خشکی رسیده، سواره تا منزل رفتیم، شب در آنجا گذشت.

[مسیّب]

چهارشنبه ۱۷ از محمودیّه به مسیّب رفتیم قبل از ظهر وارد شده پس از استراحت و خوردن چای به واسطه آن که جسر مسیّب هم مثل جسر بغداد و جسر خرّ مفتوح بود به طرّاده نشسته، سه ساعت از شب گذشته مشرف به کربلای معلّی شدیم.

[کربلا و نجف]

پنجشنبه ۱۸ و جمعه ۱۹ در کربلا توقّف نموده، عصر شنبه ۲۰ شعبان از راه آب روانه نجف اشرف شدیم، طرّاده از جنب بقعه ذی‌الکفل علیه‌السلام گذشته به کوفه وارد شدیم. خواب شب یکشنبه را در طرّاده کردیم و روز هم در کنار شریعه و سایه درختان خرما و غیره تکمیل خواب شد و رفع کسالت نموده بعد از زیارت قبر مسلم بن عقیل علیه‌السلام و نماز در مسجد کوفه به نجف روانه شده، شب دوشنبه ۲۲ شعبان به آستان حضرت امیرمؤمنان صلوات‌الله و سلامه‌الله علیه شرف اندوز شدیم. دو شب در نجف اقامت شد.

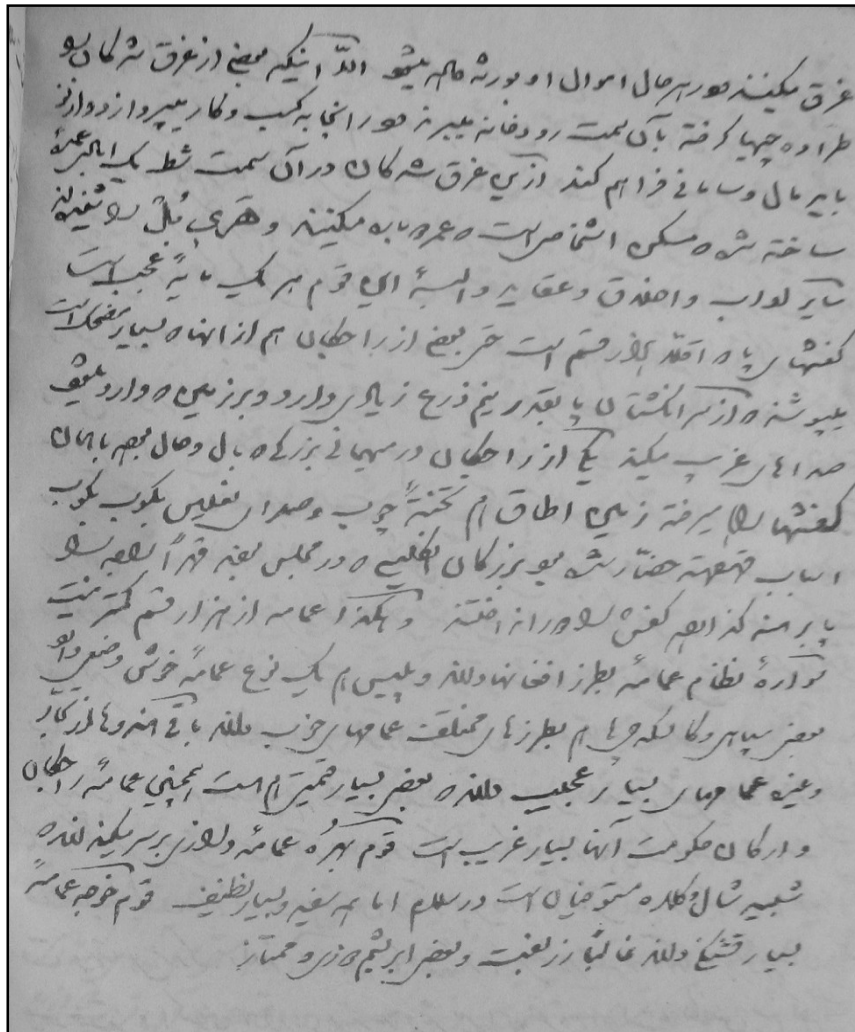
[کربلا]

سه‌شنبه ۲۳ از نجف روانه کربلا شده، از راه خان شور طی مسافت کردیم. همه جا از کنار آب و سبزه گذشتیم و صفای خوبی داشت، مگر این که ملخ زیادی پر و بال گشوده در هوا



سیر می کردند و موجب تشویش خاطرها بودند، در واقع اگر امساله هم مثل سال گذشته بگذرد، فقرای این صفحات خیلی بی پا و تلف می شوند.

شب چهارشنبه ۲۴ در خان شور بسر بردیم. صبح چهارشنبه ۲۴ از آنجا روانه و ظهر را به کربلا وارد شدیم. دو شب در آنجا اقامت شد.



صفحه پایانی سفرنامه عتبات عالیات



[کازمین]

شنبه ۲۷ روانه کازمین شدیم از هر جهت چه در راه و چه در اقامت آنجا خوش گذشت ... مسافران که در کشتی بوده، بیرون رفته یک سمت کشتی خلوت شد. کاپیتان همان جا جهاز را توقیف نموده، شب را گذرانندیم.

صبح یکشنبه پنجم رمضان از بقعه عَزِیر حرکت کرده، دو ساعت و نیم از طلوع آفتاب گذشته به لنگرگاه گورنی که محل اتصال دجله و فرات است، رسیدیم. آبادی معتبری دارد. نخل هم از دو طرف آب به حدی است که احصاء نمی‌توان کرد. از اینجا با طَرّاده به نجف اشرف می‌روند. از سوق الشیوخ (سوک شیخ) و سماوه می‌گذرد و از التقای دجله و فرات هم نخلستان زیاده از حد دیده شد، طرفین آب به قدر امتداد بصر نخیل بود. اینجا را «شط العرب» می‌گویند.

[بصره]

ظهر روز یکشنبه به لنگرگاه بصره وارد شدیم. چون کشتی آتشی کمپانی ایرانی صبح همان روز از بصره حرکت کرد و از قرار بیان وکیل جهازات مقررّ بوده در معمره بماند، به ملاحظه مرجّحات عدیده جهاز انگلیسی که در بصره حاضر بود صرف نظر نموده، با طَرّاده کوچکی که «ساجه» می‌گویند و شکل ظریف و ساییان خوب دارد، روانه معمره شدیم. عبور از شط همه اسباب صفا و تفریح بود. بعضی عمارات بسیار خوش وضع به مسافتی دورتر از بصره ساخته بودند.

چندین جهاز در آب لنگر انداخته بود که یکی جهاز جنگی عثمانی بود، دیگری جهازی از دولت انگلیس که در آنجا محبوس بود، زیرا که حسب المعاهده مقررّ بوده است زیاده بر دو جهاز انگلستان حق سیر در شط العرب نداشته باشد، چون جهاز ثالثی هم در شط رانده بودند، دولت عثمانی جهاز مزبور را چندی است، توقیف نموده است. یک طَرّاده به تعجیل متعاقب ما می‌آمد، معلوم شد گمرکچی است. تفحص اموال و ملزومات نمود با آن که چیزی نداشتیم، حق السّلامه به قدر اشتهای خودش گرفت.

[فیلپه]

وقت مغرب به فیلپه که نیم ساعت تا معمره مسافت دارد، رسیدیم. این نقطه اولین بنادر عجم است. عمارت شیخ ندعلی خان پسر مرحوم جابر خان نصره الملک در اینجا است. خانه‌های دیگر هم هست که از نوکرها و اتباع او است. در کنار شریعه برای نماز توقف کرده، معلوم شد جهاز عجم از معمره رفته است و باید به بصره برگردیم.

شب در همان جا گذشت، چند نفر از عمارت خارج شده به سمت معمره رفتند؛ معلوم شد شیخ ندعلی خان بود، جوانی هم با لباس اعراب از پهلوی ما گذشت؛ سلام و اظهار مهربانی نمود و مراجعت به عمارت کرد، معلوم شد خزعل برادر شیخ ندعلی خان است. چند نفر اهل کاظمین و بندر لنگه که همراه ما بودند به عمارت مضیف شیخ رفته بودند، غلام سیاهی که مراقب آنجاست همه را شام داده بود.

[بصره]

صبح دوشنبه ۶ رمضان از فیلپه با همان طرّاده که آمده بودیم، مراجعت به بصره نموده، قبل از ظهر وارد و یکسره به جهاز انگلیس که موسوم به «جاوه» است، تحویل نمودیم. عصر هم برای سیر و تماشای شط و یک ناحیه شهر که مجاور و متصل به آب است با طرّاده گردش نمودیم. وضع بحریت بصره خیلی بهتر از بغداد است، در بغداد ابداً ندیدیم کسی برای تفریح به طرّاده یا قفّه بنشیند، اینجا تمام گردش و سیرشان با طرّاده و بگاره بسیار ظریف، و عمارت متصل به شط که ساخته‌اند در نهایت صفا و خوبی است، مخصوصاً عمارت وکیل جهازات انگلیس که به آنجا رفته و بلیط‌های لازم برای خود و همراهان گرفتیم، بسیار خوش وضع بود در حقیقت عمارات اینجا را می‌توان به تمام خانه‌های خوب بغداد ترجیح داد.

شب سه شنبه ۷ را در کشتی به روز آوردیم؛ جای تنگ و بد و متعفن بود. هوا هم گرم و حبس بود، عمده جات کشتی هم تا سحر مشغول بارگیری بودند و مانع از خواب شدند. عرب‌های چندی که حکم حمل داشتند، برای انباشتن انبار و حمل بارهای تجارتنی به کشتی آمدند، هوسه^۱ غریب می‌کردند، اگرچه حمل بار به وسیله چرخ جرّ انتقال بود لکن این عربها هم امداد و اعانت می‌کردند.

۱. هوسه: نوعی راه رفتن



اول آفتاب روز سه شنبه جهاز روانه شد، به فاصله یک ساعت به فیلیه رسیدیم. صدای توپ سلام از کشتی بلند شد، ملازمین شیخ توپ جواب را زدند، به فاصله ده دقیقه در ملتقای رود کارون و شط العرب جهاز را یک ساعت نگاه داشته، بارهای فیلیه و معمّره را از کشتی خارج نمودند، بعد کشتی روانه شد.

چهار ساعت به غروب مانده به موقعی رسیدیم که «فوه» می گویند و شاید مقصود «فم البحر» باشد. پستخانه و تلگرافخانه از دولت انگلستان در اینجا بنا شده و جهازات همین که به این نقطه رسیدند به بصره یا ابوشهر تلگراف می نمایند که بارها و اشخاص حمل کشتی حاضر شوند، در این موقع هم یک ساعت توقّف شد. دو ساعت به غروب مانده از سه موضعی که آب دریا کم است و عبور جهازات بزرگ اسباب زحمت می شود، عبور کرده بودیم. در این سه موضع علامتی در میان آب نصب کرده اند؛ در نزدیک علامت آخری می گویند بسیار اتفاق افتاده که جهازی به گل نشسته و تا ده روز معطل شده است، به هر حال از همه گذشتیم و تاکنون که دو ساعت از غروب شب چهارشنبه هشتم رمضان گذشته به حمدالله جهاز در کمال ملایمت و خوبی رفته، هوا هم امشب بد نیست، دریا ساکن و آرام است به هیچ وجه حرکتی از کشتی مشاهده نمی شود. فردا صبح می گویند به ابوشهر می رویم و الله اعلم.

[جزیره خارک]

چهارشنبه هفتم رمضان اول آفتاب از مقابل جزیره خارک که مدفن محمد بن حنیفه - علی ابیه و علیه السلام - را در آنجا می دانند، عبور کردیم.

[ابوشهر]

یک ساعت از روز گذشته به لنگرگاه ابوشهر رسیدیم، جهاز نزدیک به ساحل نمی رود، از این نقطه به طرّاده نشسته به شهر رفتیم. هوای شهر چندان گرم نبود، در سایه نسیم خوب می آمد. کارخانه یخ سازی هم هست که در این اوقات یخ مصنوعی آن به کار روزه داران و سایر می آید، در غیر تابستان آسیای پاک کردن و آرد کردن گندم است. بعد از رفتن حمام و گردش بازار خواستیم مراجعت به جهاز کنیم، طرّاده را مأمورین کارگزاری وزارت خارجه

نگاه داشتند که تذکره دولتی ایران باید به اهل طرّاده بدهند، میرزا علیخان نامی طهرانی مأمور تذکره بود، تذکره مرور ما را داد.

در این تذکره رسم عجیبی است که باید گرفتن آن محصور به اشخاص می باشد که از جهاز خارج می شوند آنها که به شهر نیامدند، داشتن تذکره برای آنها لازم نبود، به هر تقدیر قریب به غروب چهارشنبه وارد جهاز شدیم. شب به خوشی و با هوای معتدل گذشت.

پنجشنبه ۹ رمضان ۱۳۰۴ دو ساعت به غروب مانده، کشتی حرکت کرد از برابر ریشهر که محله ای از بوشهر و دارای باغ و عمارت های بسیار باصفا است، گذشتیم در این نقطه یکی از هندوهای عمله کشتی به دریا افتاد، کاپیتان و معلّمین و سایر با اضطراب آمدند و بلا تأمل دو چنبره ای که معین شناوری و در طرفین چرخ سکان آویخته بود، به دریا انداختند، شاید خود را به چنبره برساند، از آن طرف هم قایق کوچکی که به جهاز بسته بود، یکی از انگلیسیان با چهار هندو در آن نشسته به دریا سرازیر شدند، دست هندوی غریق به چنبره نرسید، ولی به دست و پا قریب نیم ساعت خود با موج و انقلاب بحر شناوری کرد تا قایق را رسانده، او را خلاص کرده آوردند. بعد از برآمدن به جهاز معلوم شد که صدمه یی به پای او رسیده بود؛ یعنی در رسیدن به قایق پایش مصادم قایق شده است. طیب کشتی پای او را روغن مالی کرده، بست.

شب جمعه دهم تا صبح هوا خوب و دریا هم ساکن بود، روز جمعه بسیار گرم و هوای کشتی به خصوص این سمتی که برای مسافرین معین کرده اند، حبس و بد است، کلیه عملجات و کیفیات این جهاز برای ماها بدتر از جهاز مجیدیّه است. در نقطه ای که ما بودیم - با آن که موجب غبطه جمعی از هندی و ایرانی و اعراب مسقط بود - باز گرم و بد و محل ترشحات آب های نجس و چندین معایب دیگر داشت. فقط فی الجمله از مکان سایرین مفروز و محفوظ بود و یک طوطی با یک مرغ دیگر از جنس بلبل، ولی زرد رنگ و موسوم به «قناره» است، از اطاق معلّمین که مجاور ما هست، گاهی می خواندند.

تا عصر جمعه در روی دریا به جز همین کشتی ما و کوهستان مسلسلی که از شمال پدیدار بود - ما بین فارس و کرمان ممتد است - دیگر چیزی نمایان نبود، ولی عصر از بابت این که به جزیره شیخ نزدیک شدیم که علی ما قیل مسکن شیخ سلطان آن حدود و تابعه، چند طرّاده از یمین و یسار جهاز به مسافت یک فرسخ تقریباً به نظر درآمد.

میرزا علیخان

قصه نامه تخصصی کابیناسی و نسج کابیناسی
سال بیست و هشتم / شماره ۱۰۷
چهار ۱۳۰۱



راهی که از ساحل این جزیره به نظر می‌آید خیلی مختصر، بلکه منحصر به چند باب خانه و قلیلی اشجار است، مابقی سکنه آن در کوخ و سیاه چادر منزل دارند. صبح شنبه یازدهم از برابر کوهی که معروف به «بستانه» است، گذشتیم.

[بندر لنگه]

یک ساعت از طلوع آفتاب گذشته به لنگرگاه بندر لنگه وارد شدیم. آبادی اینجا اگر چه خیلی کم است و زیاده بر پانصد خانه به نظر نیامد، ولی به واسطه آن که زمین آن پست و بلند است و جبهه تمام عمارات به سمت دریا است، من حیث المجموع عمارات و نخلستان آن در کمال ظرافت و شکوه به نظر می‌آید. این بندر جزو حکومت لار و سبعه است که در تحت حکمرانی فارس اداره می‌شود.

غراب در اینجا یک ساعت متجاوز اقامت کرده، غراب ایران هم که در بوشهر دیده بودیم مقارن حرکت کشتی ما وارد شده، لنگر انداخت. دو جهاز بزرگ در این موقع دیده شد که بسیار محکم و ظریف بودند، الا این که حرکت و سیر آنها به واسطه شرع بود. اهالی بندر لنگه بخصوص طرّاده‌چی‌ها بسیار سیاه هستند، از نژاد سودان هم در اینجا زیاد است. غالباً زبان عربی و هندی و فارسی را خوب حرف می‌زنند، خودشان هم زبان مخصوص دارند که از شعب فارسی است. زبان انگلیسی را هم بسیاری از تجّار و غیره به قدر کافی می‌دانند، بلکه دو سه نفر تاجر که به کشتی آمدند و بار تجارتی برای آنها در جهاز بود، دفتر و دستک خود را هم به خط انگلیسی می‌نوشتند.

[جزیره قشم]

امروز بالنسبه هوا بهتر است و نسیم می‌آید، عصر سلسله جبالی از یسار کشتی که سمت شمال بود نمایان شد، از قراری که گفتند جزیره قشم است. که جزیره کیش هم گویند،^۱ چنان که سعدی گفته است «شبی در جزیره کیش مرا به حجره خویش خواند» از طرف یمین هم جبال عمّان نمایان بود.

۱. کیش نام جزیره دیگری در خلیج فارس است که تا بندر لنگه ۱۸ کیلومتر فاصله دارد.

[بندرعباس]

شب یکشنبه ۱۲ رمضان وقت سحر به لنگرگاه بندرعباس وارد شدیم. جهاز کمپانی ایرانی هم که از آقا عبدالحسین امین التجار و شرکای او است، وارد شد، تا عصر در آنجا اقامت کردیم، چند نفر هندو هم از بندر مزبور به کشتی آمدند که لباس و اخلاق و عادات غریبه داشتند؛ پارچه ابریشمی قرمز رنگ به سر بسته و بعضی یک شقه زربفت هم بر سر زده بودند، پیشانی را به خالی سرخ رنگ به قدر بادم زینت کرده، چند دانه برنج هم به آن چسبانیده بودند.

من حیث المجموع کشتی مرگب، مختلف الاجزایی شده است. شیخ ابراهیم پسر شیخ مهدی خلیفه حاکم بحرین هم که جوانی ادیب و نجیب و به مذهب تسنن بود، در این جهاز به سمت مکه معظمه عازم است. کتاب‌های زیادی در علم ادب همراه داشت؛ مثل قلاند العقیان و نفحات الازهار و غیره.

[جزیره‌های لارک و جاشک]

عصر روانه شده از جزیره هرمز و چند جزیره دیگر که از یمین و یسار بودند گذشتیم. یکی از جزایر شمالی که مسمی به «لارک» است کوهستانی دارد که بعضی از قلال آن سفید رنگ و از قرار معلوم معدن نمک است.

دوشنبه ۱۳ رمضان قریب ظهر به لنگرگاه «جاشک» رسیدیم، سه ساعت تمام توقف کرده، روانه شدیم. این قریه هم با توابع آن از بوشهر محسوب است، جز این که شخصی عبدالنبی نام که در آن نایب بوده، نصف اراضی این قریه را به طمع آن که مواجی از دولت انگلیس در حق او مقرر شود به آنها واگذار نموده و اکنون عمارت و باغی در آن احداث کرده‌اند. تلگرافخانه و غیره ساخته‌اند.

عبدالنبی و امیرعلی دوازده تن از همدستان او را در سال قبل ملک التجار بوشهر به این نقطه آمده در جهاز خواند و بغتةً جهاز روانه بوشهر شد که مقصرین را پای فرار و دست تطاول بسته باشد و هم از بوشهر آنها را به اصفهان و طهران بردند. از قرار مذکور سالی دوازده هزار روپیه از بابت اجاره این اراضی دولت انگلیس به دولت علیه ایران می‌دهد. گویند یک پسر عبدالنبی در این حدود در قلعه متحصن و در خیال شرارت است.

مجله پژوهش

فصلنامه تخصصی کاتبان‌شناسی و نسخه‌شناسی
سال بیست و هشتم / شماره ۱۰۷
چهار ۱۴۰۱



«آنبه» که از میوه‌های بسیار خوب هندوستان است در اینجا آورده بودند، قدری گرفتیم. یک نوع ماهی هم برای فروش آورده بودند که بسیار کوتاه و عریض بود.

[مسقط]

سه‌شنبه چهاردهم قبل ظهر به کوهستان مسقط رسیدیم، یک قطعه کوهی بسیار مرتفع از میان آب برآمده و نمایان است، بعد از آن یک رشته جبال در ساحل بحر است و قریه‌ای در پای کوه واقع و مسّی به «مطرح» است.

عمارت واقعه در کنار دریا بسیار شکیل و خوش وضع است. چندین برج و سنگر بر قتل کوه ساخته‌اند و به فاصله قلیلی که از برابر مطرح گذشتیم وارد لنگرگاه مسقط شدیم. بنای این بلده در میان کوه و دریا است، دو طرف آن را جبال احاطه کرده و یک سمت متصل به دریا است. سید سلطان ترکی امام مسقط عمارت عالیه در بحر ساخته است. سید مزبور برادر سید برغش بن سعید پادشاه زنگبار و با برادر خود به حکم انگلیس در حالت اتحاد و مصالحه است. سالی چهل هزار ریال فرانسه سلطان زنگبار حسب المقرّر به امام مسقط می‌دهد و هر دو در تحت حمایت دولت انگلستان اند.

یک جهاز جنگی انگلیس در این حدود سیر بحر می‌نماید، سلطان سیّد ترکی هم چندین کشتی بزرگ شرعی دارد که بسیار ظریف و خوبند. چند کشتی شرعی خوب که اینجا دیدیم: یکی موسوم به «سلطان» و دیگری موسوم به «فتح الکریم».

کارخانه‌ای در مسقط ساخته‌اند که آب را شیرین نموده، یخ مصنوعی می‌سازد. بازار اینجا غالباً خالی از سکنه بود، احتمال می‌دهم که شاید از بابت ماه رمضان باشد که تجّار مسلمین کمتر به بازار می‌آیند، مع هذا دکاکین بسیاری از مسلمان و هندوها مفتوح بود. رطب اینجا هم رسیده بود. آنبه و رطب و انگور و لیموی تازه عمّانی فراوان دیده شد. قدری یخ و میوه گرفته به جهاز آمدیم، حلوای مخصوص مسقط که به سایر بلاد حمل می‌شود، مشهور است.

جهازات که به این بندر می‌رسند توپ سلام می‌زنند و از توپخانه امام مسقط جواب می‌شنوند. سوای عمارت طرح فرنگ و کارخانه و غیره که سلطان سید ترکی ساخته، قلعه‌های محکم دیگری هم در اطراف مسقط بر قتل جبال ساخته‌اند و چندین برج



مستحکمه برآورده‌اند. قریب به ده موضع از سطح کوه را خطی سفید به حروف انگلیسی نوشته بودند که از میان جهاز خوانده نشد. عصر از مسقط روانه شدیم، حرکت به جانب شمال شرقی بود.

صبح چهارشنبه ۱۵ رمضان، امروز هوا سردتر از ایام گذشته بود، به پیراهن تنها نمی‌توان قناعت کرد، باد هم می‌آید، جهاز خالی از حرکت نیست، ولی با این که دو پهلوی آن قریب دو ذرع پایین می‌رود و بالا می‌آید مع هذا تلاطم و اضطراب ندارد، چنان که الان هم با کمال سهولت نشسته، مشغول نوشتن هستم و جمعی در خواب و راحت‌اند.

[گوادر]

عصر انقلاب دریا زیاد بود، به قسمی که گاهی دو طرف جهاز ملاقی با سطح آب می‌شد، چند کوزه آب افتاد و شکست. نماز ایستاده، بلکه نشسته هم سخت بود. به هر حال دو ساعت و نیم از شب گذشته، لنگرگاه «گوادر» که شاید اصل آن «غوادر» است، رسیدیم.

این بندر در پای کوه مرتفعی واقع و کوهی دیگر هم در برابر سمت جنوب نمایان است که جهاز از میان این دو کوه می‌گذرد. تا صبح در این بندر اقامت کردیم و بارهای پشم و روغن و لشک و سایه که از بلوچستان آورده بودند، حمل به جهاز کردند.

در اوایل شب یک مشاجره هم مابین شیعه هندی و سنیان بحرین در «مکله» که نزدیک عدن است واقع شد، به واسطه آن که شخص هندی به صدای بلند «یا علی» می‌گفت. یکی از اهل بحرین گفت: «یا الله» بگو تا از شداید بحر خلاصی بیابی!

شیعه هندی به گمان این که اگر «یا الله» بگوید با او هم آواز خواهند شد، همین که دید کسی با او هم آواز نشد، با کمال تغیر به لغت هندی سخنی درشت گفت. سنی بحرینی هم فحش عرضی داد و قدری به یکدیگر بد گفتند.

صبح پنجشنبه ۱۶ رمضان از گوادر حرکت کردیم، دریا خالی از انقلاب نبود. غالب اهل کشتی منقلب شدند، ولی قی و اغماء به میان نیامد. به همان بی حالی و خوابیدن گذشت عصر هم به ملاحظه حرکت کشتی، تدارک چای را اهل جهاز موقوف کردند، بلکه بارها و صندوقها خیلی به روی یکدیگر ریختند. اسباب اضطراب زیاد بود. شب فی الجمله آرام تر بود. بسیاری از اهل کشتی خواب رفتند.



اکراچی

جمعه ۱۷ رمضان طرف صبح یک انقلاب سخت شد، بعد هم گاهی ساکن و گاه مضطرب بود. وقت ظهر به لنگرگاه کراچی که از ولایات مملکت سند است، وارد شدیم. شب شنبه به روز آمد.

صبح شنبه ۱۸ به طرّاده نشست، سمت شهر رفتیم. در سمت غربی کراچی یک محله جدیدی واقع است که لنگرگاه جهازات مابین شهر این محله ممتملی از کشتی‌های بزرگ دودی، کشتی کوچک آتشی بسیار و سفاین شرعی بیشمار است.

جهازات بزرگ چهار مرکب عمده بود که اسم یکی از آنها «کربلا» است. یک جهاز جنگی بزرگ هم بود از کشتی‌های آتشی کوچک، یکی که خیلی ظریف بود مسمی به «لیورپول» است.

در غربی شهر چندین جا سدّی در میان دریا ساخته‌اند که خطوط راه‌آهن اسبی و بخار بر آن می‌گذرد، به واسطه این سدها، بعضی مواقع را از آب خالی و جنگل مصنوعی ساخته‌اند.

چندین خیابان و میدان‌ها و بازارها را سیر کردم؛ اکثر اهل اینجا هندو مذهب هستند. عادات و اخلاق عجیبه دارند. جبهه را بعضی به رنگ قرمز و برخی به رنگ سفید منقش می‌نمایند. چند نفر هندو دیده شد که با ساز و طبل کوچک و رقص و تغنی گدایی می‌کردند.

از اسکله دریا تا خانه‌های شهر خیلی مسافت است، اشخاص و احمال را با ازابه اسبی و کالسکه و درشکه‌های خوب حمل می‌کنند. بعضی بارکش هم بود که به گاو بسته و مثل شتر مهار کرده بودند.

از کراچی هر صبح و عصر به چندین ولایت گاریهای بخار که «شَمَنْدُفِر» می‌گویند، می‌رود. در خیابان‌ها چراغ گاز و غیره می‌افروزند؛ بعضی چراغها هم در شب دیده نشد و به نظر «الکتریک» می‌آید. زیرا تقریباً از سه هزار قدم، روشنی آن به طوری می‌رسد که ممکن بود کاغذ خوانده شود. چراغ مزبور را گردش و دوران بود که چند ضلع شیشه آن تاریک و یک ضلع روشن بود، با این واسطه هر آنی یک سمت را روشن می‌ساخت. در بسیاری از

سفرنامه عتبات عالیات و هند





کوچه‌ها گاوها و گوساله‌های ابلق بسیار قشنگ گردش می‌کردند و از بعضی خانه‌ها برای آنها علوفه می‌آوردند که جزو نذورات محسوب است.

عمارات و کارخانه‌های اینجا را اگر به تفصیل بنویسم، زیاد می‌شود. به هر حال، عصر پس از گردش شهر به یکی از درشکه‌های کرایه نشسته تا سر خیابان که راه آهن اسبی است، رسیدم. از آنجا به گاری سوار شده تا «استاسیون»^۱ شمندفر آمدیم. بعد به جهاز مراجعت شد. شب یکشنبه را به خوش گذراندم.

روز یکشنبه ۱۹ عصر در لنگرگاه کراچی توقف شد. وقت عصر نوزدهم رمضان المبارک از کراچی به جانب بمبئی عزیمت کردیم. دریا در حالت انقلاب بود، خیلی بد گذشت.

شب بیستم هم بارندگی شدید شد؛ یک سمت کشتی که پرده آن را بر نچیده بودند، محل اجتماع تمام اهل جهاز شده بود، در همان نقطه که من خوابیده بودم چند نفر سربازان انگلیسی از یک سمت سرشان را به سینه‌ام گذارده بودند دو نفر هندو که یک تاری همراه داشتند، در زیر پایم خوابیده بودند که هر وقت پا را دراز می‌کردم لگدکوب می‌شدند. عرب‌های اهل مگله هم از یک طرف احاطه کرده بودند. من حیث المجموع شب بدی بود و چاره هم نداشتند، زیرا آب باران جهاز را فرو گرفته بود، همان یک موضع که نهایت شش ذرع مربع بود، سالم مانده بود. اسباب و ملزومات همه کس، تر و ضایع شد.

دوشنبه ۲۰ رمضان باز دریا همان حالت طوفان و تلاطم را داشت. قریب به ظهر یک کشتی شرعی از اهل زنگبار در میان دریا دیده شد که دو ماه است یک سمت آن معیوب شده و همین جا مانده است، قدرت این که خود را به ساحل برساند، ندارد. گویا چند بار برنج و پپ آب شیرین برای اهل کشتی مزبور بود از مسقط فرستاده بودند. کاپیتان جهاز را نگاه داشته مأكول و مشروب آنها را رسانید. اهل کشتی دویست روپیه متقبل شدند که کشتی آنها را به جهاز بسته به ساحل برساند، چون موقوف به چند ساعت معطلی بود، راضی نشده جهاز را راندند.

عصر امروز هم قدری باران آمد، در سمت یسار جهاز که شمال و مشرق بود، بسیاری از آبادی‌های خوب دیده شد. شب سه‌شنبه هم به تلاطم و انقلاب گذشت.

۱. استاسیون: ایستگاه

[بمبئی]

روز سه شنبه ۲۱ رمضان تا ظهر در انقلاب و زحمت بودیم، بعد از زوال لنگرگاه بمبئی پدیدار گردید، جہازات بیشمار در آنجا به وضع‌های خوب دیده شد. بعد از لنگر انداختن کشتی، پنج نفر از ملازمان نواب ارفع سرکار آقای سلطان محمد شاه که جامع سیادت نسب و سعادت حسب و شرافت ذات و محامد صفات و ما لا یحیط به البیان و یعجز عنہ اللسان است، به واسطه اطلاع تلگرافی که داشتند به جہاز آمده، ما را به ساحل آوردند و در کنار دریا در کالسکه مخصوص که فرستاده بودند، نشسته به شهر آمدیم. چون روز مزبور برای ورود به منزل خوش نبود، به ملاحظه نظرات نجومی به خانه و باغ حاجی علی صاحب تاجر بهبهانی که از مخصوصین ایشان بود، وارد شدیم. شب در آنجا به خوشی گذشت.

روز بیست و دویم فرستاده و کالسکه نواب معظم له آمده، ما را به عمارات و «بنگله» ایشان آورد. این عمارت را که دارای باغ و فضایی هستند، «بنگله» می‌گویند. ماه رمضان را با ضعف مزاجی که از سفر دریا حاصل شده بود به سر برده، روزه را گرفتیم و در این اوراق بعضی تماشای عمده که در مجلس بمبئی شده است به عنوان فصل - فصل یاد خواهیم نمود. فصل در هوای بمبئی: در این شهر واکثر بلاد هند دو فصل گرما و دو فصل سرما دارد و از اول بهار هوای گرم و خشک است تا سه ماه که غالب معتبرین به بیلاق می‌روند. در سه ماه تابستان و قریب یک ماه از پاییز هوای برسات است که باران شدید می‌آید و به واسطه باران هوا هم خنک می‌شود. بعد از آن به قدر یک ماه مجدداً هوای گرم و خشک، باعث رفتن معتبرین به بیلاقات می‌شود و ماه قوس تا آخر زمستان هوای سرد و خشک دیده می‌شود ولی بارندگی نیست، مگر در بعضی بیلاقات و غالباً بادهای خشک می‌آید، ولی آفتاب هندوستان در همه جا و همه فصل موذی و گزنده است.

فصل در آب بمبئی: آب اینجا سابقاً بسیار بد و منحصر بود به چند تالاب که در فصل برسات از باران پر می‌شده و تا برسات سال دیگر اهالی بدان گذران می‌کردند، حتی بعضی اوقات که آب تالابها کم می‌شده و منحصر به سبزی‌های قعر تالاب می‌شد که به عربی «طحلب» و به فارسی «جل وزغ» می‌گویند و در سر آن نزع‌ها می‌شد، دست و سرها می‌شکستند.



در این مدت سرکار انگلیس از سه فرسخ مسافت بندی بسته و آب را در میان دره کوهی دریاچه مانند جمع نموده، به توسط لوله‌های بزرگ آهنی به شهر آورده در بالای چند کوه کوچک که میان شهر است، تالاب‌ها ساخته که آب در آنجا که تصفیه شده، به واسطه لوله‌های کوچک به تمام خانه‌ها و عمارات فوقانی و تحتانی کشیده است و بعضی ناخوشی‌های مهلک که از عفونت آبها حاصل می‌شد حالا بالمره نیست، اما با این حال آبش سنگین و غلیظ است، اشتهای غذا خوردن کم است، باید به زور ورزش و حرکت و خوردن جلاب و بعضی شربت‌ها حفظ صحت نمود.

فصل نباتات بمبئی: عبارتست از حبوبات و اشجار مرکبات و انواع گل‌های الوان و درخت خرما و تاری که میوه آن به «قرص کمر» معروف است و نارگیل و فوفل و خربزه درختی و سیته پر و بادام جنگلی و موز، اما خرما و تاری را غالباً نمی‌گذارند میوه بدهد، بلکه در رأس جذوع آن‌ها سوراخی کرده کوزه‌ای به آن می‌بندند که عوض میوه آبی در آن کوره می‌ریزد، صبح‌ها شربتی خوشگوار و میان روز سرکه و عصر شراب مسکر است و به واسطه ارزانی آن خصوصاً آب تاری اکثر فقراى هنود به همین مسکر مشغول می‌شوند. سایر میوه‌ها را از بلاد بعیده می‌آورند؛ مثل پرتقال خوب و هندوانه ممتاز که از زنگبار و مصر و جدّه می‌آورند و انار خوب که از طائف به ندرت حمل می‌شوند و از مسقط و کابل هم می‌آورند و پر بد نیست.

انگور را از قندهار و کابل دانه کرده در قوطی سیاه پنبه می‌آورند که یک قوطی تقریباً هشتاد دانه دارد. ده یا دوازده آنه می‌فروشند که معادل دو قران پول ایران است و میوه دیگر «چیکو» می‌گویند؛ از جنس ازگیل و خوش طعم است و درخت آن را از چین آورده‌اند و «پیرو» که از جنس زیتون است و شبیه به گلابی است و «شکمبه» که می‌گویند مقوی باه است، به قدر خربزه‌های بزرگ و روی آن مثل شکم گوسفند شبکه دارد.

فصل در حیوانات بمبئی: از اسب و استر و گوسفند و بزهای شبیه به آهو که سالی دو دفعه می‌زاید.



اعیاد

... و دیگر، روز دریا انداختن بت‌ها است که از هر محله بتی به صورت انسان ولی با خرطوم دراز، بالای تخت نشانده با ساز و نواز به دریا می‌اندازند و پس از هشت روز زوجه معبود را به دریا می‌اندازند «تعالی الله عمّا یقول الظالمون علواً کبیراً» (سوره اسراء آیه ۴۳).

دیگر عید گاوها و عید اسب‌ها و سایر ایام مخصوصه، از همه اعجاب این که بعضی از گاوها را طوری تربیت کرده‌اند که هر کس دستی میان پایش دراز می‌کند دو سه قطره بول در دست او می‌ریزد که برای تبرک به دست و صورت می‌مالند و همچنین دسته دسته هنود می‌آیند و گاو تربیت شده هر یک را به دو قطره بول خشنود می‌کند و گاهی همان گاوها را به در خانه‌های هنود می‌گردانند و همینطور به دست زن و مرد و صغیر و کبیر از این نثار مطبوع می‌ریزد و به صاحبان گاو که دراویش هندو هستند، پول‌ها می‌دهند.

دیگر «شب دیواری» که از اعیاد بزرگ هنود است و به قدری خانه و دکان‌ها و کوچه‌ها را زینت و چراغان می‌کنند که از اندازه خارج است و از جمعیت تماشاگران کوچک‌های بسیار وسیع مملو می‌شود.

دیگر از عقاید هنود آزاد کردن حیوانات است، به این معنی که قوم مذکور مبالغی خرج نموده «آزاد خانه» وسیعی ساخته و بعضی حیوانات از سگ و اسب و گاو و گوسفند و مرغ و غیره را در آنجا رها می‌کنند. مستحفظین آنجا طعمه و علوفه به هر یک می‌رسانند. بعضی حیوانات در آنجا توالد و تناسل کرده زیاد شده‌اند، گاو و گوسفند را قدری از شیرشان دوشیده و قدری از آن به سگ‌ها و مرغ‌ها می‌دهند، از سایر ملل هم اسب و گوسفند و سگ که پیر یا علیتی یا معیوب می‌شود، می‌برند در آزاد خانه می‌سپارند و پذیرفته می‌شود، مادام که زنده است هنود توجه از آنها می‌کنند.

دیگر آتش رفتن هنود در شب تاسوعا و تابوت گردانیدن در روز عاشورا است، که غالباً این کار آتش رفتن از طایفه هندوی حسینی معروف است.

تفصیل این مطلب را آنچه خود دیده‌ام؛ این بود که در ایام محرم در معابر و کوچه‌ها و مقابل دکاکین خود چندی شبیه به عمارت و گنبد و بارگاه که از تنگه مطلقاً و مفصلاً است، بعضی بسیار بزرگ که به قدر یک اتاقی است و بعضی کوچک و به انواع زینت‌ها

سفرنامه عیادت عالیات و هند





مزین و مسمی به «تابوت» است، به منزله «نخل» است که در بلاد ایران ترتیب می‌دهند، شبهای دهه اول این تابوت را در مکان خود گذارده و شمع و چراغ به دور آن افروخته‌اند.

شب هفتم و هشتم دسته دسته هندو دیده می‌شود که در کوچه‌ها به اشکال عجیب خود را ساخته، راه می‌روند. بعضی تاجها و بالها از پر طاووس برای خود ترتیب می‌دهند و در شب تاسوعا جمعیت هندو به قدری می‌شود که بعضی کوچه‌های مخصوص به کلی ممنوع العبور است. اشخاصی که به آتش می‌روند هر یک علم کوچکی در دست دارند، پره‌های طاووس و گل و پارچه‌ها به آن پیچیده، مثل بچه‌ای که در قنناق باشد، بغل گرفته‌اند و دو نفر هم از یمین و یسار او را گرفته‌اند که بیخودانه بر زمین نیفتند و به همین تفصیل در آن کوچه‌ها جست و خیز می‌کنند و مقابل چند بتخانه که در آنجا است، می‌ایستند یکی از بتخانه بیرون آمده جاروی از پر طاووس در دست دارد، چند دفعه به طرف آنها حرکتی می‌دهد و چندین دسته دیگر هم به اشکال عجیب بالا و پایین می‌دوند، تا این که قریب به نصف شب آتش افروخته، آن‌ها شعله‌اش ساکن می‌شود و خرمنی از اخگر سرخ می‌ماند، پس در را می‌گشایند و آن هندوهای مخصوص با همان قنناق در دست دارند، وارد شده به روی آتش راه می‌روند و جست و خیز می‌کنند.

چند نفر را دیدیم که بعد از راه رفتن و جست و خیز زیاد روی آتش که خوب خسته شده از آنجا رفته و بعد از لمحهی مراجعه کرده و دست عیال و طفل خود را گرفته به همان حالت اجتماعی در آتش قدم نهادند، ذکری که هندوها در حین آتش رفتن می‌خوانند، معنی فارسی او این است که «دوستی علی را بگو دین است» لفظ «علی» و «دین» را شنیدیم، باقی را ترجمه کردند.

پنجه‌ای که در سر عَلم زده‌اند، اسامی پنج تن بر آن نوشته‌اند. روز عاشورا تابوتها را بر دوش حملان نهاده و در کوچه‌ها می‌گردانند و پیشاپیش هر تابوتی چندین دسته مردم که بعضی بر گاری‌های گاوی سوار و طبل و سرنا می‌زنند و بعضی در بالای میل بلندی که میان گاری نصب کرده‌اند معلق می‌زنند، بعضی به صورت‌های شیاطین و سباع و فیل در آمده رقص می‌کردند، بعضی با چوب و سپر مشق زد و خورد می‌کردند.

هر دسته که می‌گذشت چند نفر پلیس همراهشان بود که با دسته دیگر نزاع و قتال نکنند، محشر غریبی می‌شود که گویا در عالم هیچ همچو تماشایی نباشد و هیچ معلوم نیست این تفصیلات عزاداری است یا تقلید است! یا عیش و شادی است! و یا وقتی عزاداری بوده، حالا به این صورت شده است.

فصل کارخانه‌های بمبئی: قریب به چهارصد می‌رسد که بسیاری از آنها آسیای بخار و کارخانه یخ سازی است. چندین کارخانه چلوآربافی دارد که در همان جا بعضی پارچه و متاع دیگر از قبیل قطفه و روفرشی و جوراب و پیراهن و شلوار و غیره می‌بافند و کارخانه پارچه‌های ابریشمین که همه قسم پارچه اعلا از اطلس ساده و منقش و مخمل و زری و حریر و غیره می‌سازند و دارالضرب که روپیه و نیم روپیه و سایر سکه‌های نقره و مس ضرب می‌شود و کارخانه نجاری که چوبهای عظیم با جهاز به همان جا وارد می‌شود و با کمال سهولت با آلات جرّثقیل به هر نقطه کارخانه که می‌خواهند کشانیده، تخته‌های مختلف به هر قسم که می‌خواهند می‌برند. بریدن و سوراخ کردن و رنده کردن چوب تماماً با چرخ‌های کارخانه است.

میز و صندلیها و درهای بسیار خوب می‌سازند و کارخانه آهنگری که پتک و منقّب^۱ و سایر آلات آن تماماً از بخار متحرک است و دارالطباعة و غیره که هر یک در کمال خوبی دایر هستند.

چندین تئاتر و هتل یعنی تماشاخانه و مهمانخانه و اسپتال یعنی مریضخانه و مدارس عمده دارد، در جمیع کوچه‌ها چراغ گاز شبها روشن است و در چند کوچه معتبر راه آهن اسبی و در بعضی راه آهن بخار که به تمام بلاد هند ممتد است و چند استاسیون معتبر در خود بمبئی واقع و یکی از آنها بسیار عمده و نهایت استحکام و لطف صفت بنایی و حجّاری در آن شده است. عمارت عدالتخانه هم از بناهای بسیار خوب است که نهایت امتیاز را دارد.

۱. منقّب: آنچه بدان چوب، آهن و ... را سوراخ کنند، مته.

در بمبئی بسیاری از چمنها و میدانهای مخصوص برای بازی اطفال و مردان و زنان وضع شده، و باغات چندی که گردشگاه عامه است. یکی از آنها «باغ ملکه» معروف به «بنگل رانی» بسیار وسیع و انواع گلها و برگهای عجیب درختها در آنجا یافت می شود، که اگر چندین روز از بام تا شام سیر و تماشای آنها نمایند، هنوز نادیده و تازه و شگفتی های آن تمام نمی شود.

انواع وحوش و سباع هم هست، شیرهای یالدار و ببر و پلنگ و یوز و کفتار و خارپشت و گرگ و خرس و چندین قسم میمون و انواع طیور و گاو میشهای وحشی و چندین قسم گاو کوهی و جنگلی که بعضی بزرگ و بعضی کوچک و بعضی بی شاخ و بعضی با شاخهای شعبه شعبه و بعضی با شاخهای راست و به قدر یک عصا بودند. بعضی پیشانی و پوزه و پاهای سیاه داشته، بعضی خالهای سیاه و بعضی سفید و همچنین آهوهای خالدار در کمال قشنگی به انواع و اقسام و شترمرغهای الوان و نوعی که «میش مرغ» می گویند و کانگورو که به حالت عجیبی راه می رود و در زیر شکمش از چین پوست چیزی کیسه مانند است که اطفال خود را در آن می گذارد و چند اتاق تودرتو که اتاق موزه است، تمام انواع سنگهای معدنی و انواع صدفها و مرغهایی که پوست آنها را به حالت طبیعی بر پا داشته اند و اقسام عجیب از پروانه و ماهی و عقرب و خرچنگ و مار که همه در پشت آینه یا در میان شیشه نگاه داشته شده و یک مار بسیار بزرگی زنده که در میان قفس است و یک پوست نهنگ که «مگر» می گویند و موزی ترین حیوانات بحری است و استخوانهای یک ماهی که از سر تا دم آن قریب بیست ذرع است و اضلاع آن قریب دو ذرع و استخوان سرش در بیرون اتاق گذارده، در کمال بزرگی و یک جنین سقط شده که به هیأت طبیعی میان شیشه روغن ضبط کرده اند و یک انسان تشریح شده و چندین تشریح مصنوعی و هزاران قسم صنایع آهن و فولاد و پارچه و چوب و عاج و خاتم و سکه های مختلفه و پرده های تصویر و مجسمه های اهل چین و هند و فرنگستان و بعضی سنگ های منبت که از بتخانه و بناهای قدیمی به اینجا آورده اند و بالاترین محسنات آن که هر کس در هر وقت از روز بخواهد به تماشای باغ و اتاق برود، بدون هیچ مزاحمت و طمعی می پذیرند؛ بلکه چندین نفر ایستاده اند که احوال سنگ های معادن یا جانورها یا سایر را اگر کسی بخواهد سؤال و استفسار نماید، آنها را به نزدیک می خواهند و سؤال و جواب می نمایند.



یک باغ دیگر هم در محله «وال کسر» که اصل آن «وال کشور» است، دیده شد که از آثار خیر شخص هندو است. هفتصد هزار روپیه مخارج این باغ شده و در اینجا هم اتاق موزه خوبی دارد. اقسام حیوانات که پوست آنها موجود است و یک آدم بحری که استخوان آن موجود است؛ سرش مانند سر اطفال و بدنش ماهی است و صورت چندین جهاز که از بلور ساخته اند و طناب‌های شرع را به نازکی مو از بلور درست کرده اند، در کمال نظافت و سایر تماشاگاه‌های بمبئی نیز هر یک در محل خود بسیار پاکیزه و آزادانه می‌توان در آن سیر و تماشا نمود.

غریبه: قوم هندو با همه رقت قلب و بی‌آزاری که دارند - حتی شخص ایرانی در جلو دکان آنها یک «ککمل» یعنی «ساس» که آن را «جوجو» یا «سرخک» نیز می‌گویند از لباس خود گرفته بود و می‌خواست بکشد، صاحب دکان به هزاران التماس دو آنه^۱ پول داد که از قتل آن جانور بگذرد - ولی معهداً بعضی قساوت‌های بزرگ دارند از جمله یکی فقره زنهای شوهر مرده، آن‌ها را با شوهرشان به آتش می‌سوختنند و اکنون به هزاران تهدید و تدبیر این فقره را در دولت انگلیس منع کرده است.

دیگر این که قومی از هنود را رسم این است هر کس از آنها هفت روز متوالی بستری شود او را مرده فرض می‌کنند و اگر جان و توانی هم داشته باشد نمی‌پذیرند، در کنار رود عظیمی که در اراضی آنهاست برده، به مریض می‌گویند: «هری بل» یعنی «خدا را بخوان که وقت مردن است» و او را در آب می‌اندازند، اگر دست و پای زده از آب بیرون آید، باز او را غرق می‌کنند و در هر حال اموال او به ورثه داده می‌شود، الا این که بعضی از غرق شدگان را طرّاده‌چی‌ها گرفته به آن سمت رودخانه می‌برند و در آنجا به کسب و کار می‌پردازد و از نو باید مال سامانی فراهم کند، از این غرق شدگان در آن سمت شط یک آبادی عمده ساخته شده که مسکن اشخاصی است که عمر دوباره می‌کنند و «هری بل» را شنیده‌اند.

سایر آداب و اخلاق و عقاید و البسه این قوم هر یک مایه عجب است، کفشهای پا که اقلّاً هزار قسم است، حتی بعضی از راجه‌گان هم از آنها که بسیار مضحک است، می‌پوشند که از سر انگشتان پا به قدر نیم ذرع زیادی دارد و به زمین که وارد می‌شود صداهای غریب می‌کند.

۱. آنه: پول رایج هند، برابر یک شانزدهم روپیه.

یکی از راجه‌گان در میهمانی بزرگی که بال و حال بود با همان کفشها راه می‌رفتند، زمین اتاق تخته چوب و صدای نعلین «بکوب- بکوب» اسباب قهقهه حضّار شده بود، بزرگان انگلیسی که در مجلس بودند قهراً راجه را پا برهنه گذارده، کفش او را دور انداختند و هکذا عمامه از هزار قسم کمتر نیست؛ سواره نظام عمامه‌ای به طرز افغان‌ها نهاده‌اند و پلیس هم یک نوع عمامه خوش وضعی دارد؛ بعضی سپاهی و کالسکه‌چی‌ها هم به طرزهای مختلف عمامه‌های خوب دارند. باقی هندوها از تجّار و غیره عمامه‌های بسیار عجیب دارند که بعضی بسیار قیمتی هم هست همچنین عمامه‌های راجه‌گان و ارکان حکومت، آن‌ها بسیار غریب است. قوم بَهْرَه عمامه درازی بر سر می‌گذارند که شبیه شال و کلاه مستوفیان است در اسلام، اما همه سفید و بسیار نظیف. قوم خوجه عمامه بسیار قشنگی دارند غالباً زربافت و بعضی ابریشم دوزی و ممتاز.

و السلام علیکم

منابع

اثر آفرینان؛ زندگینامه نام‌آوران فرهنگی ایران (از آغاز تا ۱۳۰۰ شمسی)، زیر نظر سید کمال حاج سید جوادی و عبدالحسین نوایی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی ایران، ۱۳۷۸، ج ۶.

الاجازه الكبيرة (الطریق و المحجة لثمره المهجه)، السید شهاب‌الدین المرعشی النجفی، اعداد و تنظیم: محمد السمامی الحائری، اشراف ارمغان هند و پاک، سید محمد مهدی مرتضوی لنگرودی، قم، مدرسه مرتضویّه، ۱۴۰۳ ق.

السید محمود المرعشی، قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی العامة، قم المقدسه، ۱۴۱۴ ق.

پنجاه سفرنامه حج قاجاری، به کوشش: رسول جعفریان، تهران، نشر علم، ۱۳۸۸، ج ۸ تحفة العالم و ذیل التحفة، میرعبداللطیف خان شوشتری، به کوشش: صمد موحد، تهران، انتشارات کتابخانه طهوری، ۱۳۶۳.

میراث پژوهش

فصلنامه تخصصی کتابشناسی و نسخه‌شناسی
سال بیست و هشتم / شماره ۱۰۷
بهار ۱۴۰۱



تذکره مدینه الادب، محمدعلی مصاحبی نائینی متخلص به عبرت، چاپ عکسی از روی نسخه مؤلف، تهران، کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۷۶، ج ۳.

جام جم هندوستان؛ سفرنامه میرزا سید علی خان حجازی «وقار الملک»، سید علی خان وقار الملک حجازی، تصحیح: غلامحسین مراقبی، تهران، نشر ملک، ۱۳۷۹.

جنگ معانی، احمد گلچین معانی، به کوشش: پرویز گلچین معانی، آینه میراث (ضمیمه هفتم)، سال چهارم، سال ۱۳۸۵.

حکایات مبارکه‌ای (مجموعه حکایات و مطالب جذاب از زبان آیت الله سید محمدعلی مبارکه‌ای «ره»)، گردآورنده حمید خلیلیان، اصفهان، سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان، ۱۳۹۸.

دائرة المعارف رجال اسلام، حسین عمادزاده، کتابخانه تاریخ اسلام و ایران، ۱۴۰۰، چاپ عکسی، ۱۵ ج.

دانشمندان و مشاهیر حرم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری، به کوشش: علی رضا هزار، قم، دارالحديث، ۱۳۸۲، ۲ ج.

دانشنامه دانش گستر، زیر نظر: علی رامین، کامران فانی، محمدعلی سادات، تهران، موسسه علمی فرهنگی دانش گستر، ۱۳۸۹، ۱۸ ج.

ریحانة الأدب، میرزا محمدعلی مدرّس، تهران، کتابفروشی خیّام، ۱۳۴۶، ۸ ج. چاپ سوم.

سخنوران نامی معاصر ایران، سید محمدباقر برقعی، قم، نشر خرم، ۱۳۷۳، ۱۴ ج. سفرنامه ادیب الملک به عتبات (دلیل الزائرین)، عبدالعلی ادیب الملک مراغی، تصحیح: مسعود گلزاری، تهران، نشر دادجو، ۱۳۶۴.

سفرنامه حج، شمس العلماء میرزا محمدحسین قریب گرکانی، نسخه خطی کتابخانه شخصی استاد سید محمدحسین علوی، به شماره ۳۵۵۸.



سفرنامه عتبات ناصرالدین شاه قاجار، به کوشش: ایرج افشار، تهران، انتشارات فردوسی، ۱۳۶۳.

سفرنامه عضدالملک به عتبات، علیرضا عضدالملک، به کوشش: حسن مرسلوند، تهران، موسسه پژوهشی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۰.

شانزده سفرنامه حج صفوی و قاجاری دیگر، به کوشش: رسول جعفریان، تهران، نشر علم، ۱۳۹۵.

شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد، تهران، نشر زوّار، ۱۳۷۸، ج ۶.
شرح نهج البلاغه، عبدالحمید بن هبة الله بغدادی (ابن ابی الحدید)، تصحیح: محمد ابوالفضل ابراهیم، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ ق، ج ۲۰.
طبقات اعلام الشيعة؛ نقباء البشر في القرن الرابع عشر، العلامة آغابزرگ الطهرانی، حقه و علق عليه محمد طباطبایی (منصور)، تهران، مکتبه، متحف و مرکز وثائق مجلس الشوری الاسلامی، مشهد، مرکز بحوث الإسلامیة، ۱۴۳۸ ق / ۱۳۹۵ ش، ج ۶.

طرائق الحقائق، محمد معصوم نایب الصدر شیرازی، تصحیح: محمد جعفر محبوب، تهران، کتابخانه سنایی، ۱۳۸۲، ج ۳.

ظفرنامه عضدی (زاد المسافر ۱۳۰۱ ق)، میرزا غلامحسین افضل الملک، تصحیح محمد رضا قصابیان، مشهد، نشر انصار، ۱۳۸۹.

عجایب نامه (عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات)، محمد بن محمود همدانی، ویرایش: جعفر مدرس صادقی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۵.

عمرم چگونه گذشت؟، زندگی نامه حضرت آیت الله شیخ علی آزاد قزوینی، و شرح حال مختصری از علمای بزرگوار، قم، انتشارات آل فاضل، ۱۳۹۳، چاپ سوم.

فرهنگ فارسی، محمد معین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۵ ش، ج ۶، چاپ نهم.

فهرست نسخه های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، عبدالحسین حائری، تهران، نشر کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۷۶، ج ۲۳.

الکلام یجز الکلام، سید احمد حسینی زنجانی، قم، نشر حق بین، بی تا، ج ۲.



گلزار جاویدان، محمود هدایت، تهران، چاپخانه زیبا، ۱۳۵۳، ج ۳.
گلشن ابرار، تألیف گروهی از نویسندگان، قم، نشر پژوهشکده باقرالعلوم علیه السلام، ۱۳۹۵،
ج ۱۱.

مجله یادگار، سال پنجم، شماره سوم، آبان ماه ۱۳۲۳، ص ۵۶-۵۷.
مرآت الأحوال، احمد بن محمدعلی آل آقا بهبهانی، تحقیق: موسسه علامه مجدّد وحید
بهبهانی، قم، نشر انصاریان، ۱۳۷۳، ج ۲.
مرآة الشرق، صدر الإسلام محمد امین امامی خوئی، تصحیح: علی صدرائی خوئی،
قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۲۷ ق / ۱۳۸۵ ش، ج ۲.
معجم رجال الفكر و الأدب فی النجف، محمدهادی امینی، بی جا، بی نا، ۱۴۱۳ ق.
ج ۳.

مقالات تاریخی، رسول جعفریان، ۱۳۷۸، قم، انتشارات دلیل ما، ج ۶
مکارم الآثار در احوال رجال دوره قاجار، محمدعلی معلّم حبیب آبادی، اصفهان، اداره
کل فرهنگ و هنر اصفهان، ۱۳۳۵، ج ۵.

مؤلفین کتب چاپی فارسی، خانابا مشار، تهران، چاپخانه رنگین، ۱۳۴۰، ج ۶.
نامداران اراک، حسن صدیق، به کوشش: محمدرضا محتاط، بی جا، بی تا، ۱۳۷۲.

